

ستایش شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ از اهل بیت پیامبر ﷺ

جمع آوری: عبد الباسط بن یوسف الغریب

ترجمه: ابو عمر تهرانی

حق چاپ و نشر برای هر سایت اینترنت و انتشارات و مؤسسه‌ی خیریه‌ای
آزاد است

مقدمه‌ی مترجم:

به نام الله تعالى که یادش آرام دهنده‌ی قلبهاست و ذکرش موجب ثواب دنیا و آخرت؛ در بین انساب به دو نسب علاقه‌ی زیادی دارم، یکی آل پیامبر ﷺ و دیگری بنی‌تمیم و در بین علماء دو عالم را بسیار دوست می‌دارم، یکی شیخ الاسلام بن تیمیہ و دیگری امام بیہقی، این مطلب را کتابی یافتیم که یکی از انسابی را که دوست می‌دارم، عالمی درباره‌ی آن سخن گفته است که آن عالم را نیز بسیار دوست می‌دارم، ان شاء الله که برای خودم و شما مایه‌ی خیر دنیا و آخرت قرار گیرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و ستایش برای الله است، او را حمد گفته و از او کمک می‌طلبیم و از او کمک می‌جوییم و از او طلب آموزش می‌نماییم. به الله تعالی پناه می‌بریم از شرهای درویمان و از بدی‌های اعمالمان. کسی را که الله تعالی هدایت کند، گمراه کننده‌ای ندارد و کسی را که الله متعال گمراه سازد، هدایت کننده‌ای ندارد. شهادت می‌دهم که پرستش شونده‌ی برحق جز الله وجود نداشته و یکتا و بی‌شریک است و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی وی می‌باشد. اما بعد:

محبت آل پیامبر ﷺ و شناخت فضیلت آنها و برتری آنها از اصول عقاید اهل سنت و جماعت است، برپهاری در شرح السنة گفته است: فضیلت بنی‌هاشم را می‌دانم، زیرا آنها با رسول الله ﷺ قرابت دارند و فضیلت قریش و عرب و تمامی ایل و تبارهای دیگر و منزلت و حقوق آنها را در اسلام می‌دانم.

شیخ الإسلام در الواسطیة در بیان اعتقاد اهل سنت گفته است: [اهل سنت] اهل بیت رسول الله ﷺ را دوست می‌دارند و آنها را یاری می‌دهند و درباره‌ی آنها وصیت رسول الله ﷺ را حفظ می‌کنند که در غدیر خم فرمود: «أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» (شما را به اهل بیتم سفارش می‌کنم، شما را به اهل بیتم سفارش می‌کنم).

بعضی از آزار دهندگان^۱ سخن شیخ الإسلام این تیمه را به طور عموم از اهل بیت نبوت و به طور خاص از علی بن ابی طالب^{علیه السلام} رد کرده‌اند، مخصوصاً که او

^۱ - حسن السقاف در کتابش «السلفية الوهابية» (۶۵) گفته است: دلیل نمی‌آورم که گروهی اهل بیت را آزار داده باشند و به آل بیت نبوی کریم بغض بورزند، کسی که این تیمه به امامشان که اصلی از اصول دینشان است طعمه وارد نموده باشد، قواعدی برای سیدنا علی رضوان الله تعالی علیه و به سیده فاطمة وضع کرده‌اند... همچنین حسن المالکی در کتابش «الصحة والصحابة» ۲۳۹: آورده است: این تیمه اهل شام بود و اهل شام از علی بن ابی طالب^{علیه السلام} منحرف شده بودند و این انحراف

در کتاب منهاج السنة خود شیعیان را رد نموده است، ولی این نسبت دادن صحیح نمی‌باشد و شیخ الاسلام از کسانی است که بسیار اهل بیت نبوت را بزرگ شمرده است و از آنها در بسیاری از کتاب‌ها و رساله‌هایش مطالبی را آورده است، که بیان خواهد شد.

این مطلبی مختصر است از شیخ الاسلام و شاگردش ابن قیم در ستایش از آل بیت و دفاع از آنها می‌باشد. از الله تعالی طلب می‌کنم که آن را خالص برای خودش قرار دهد.

تعریف آل پیامبر ﷺ

شیخ الإسلام گفته است: مردم اختلاف دارند که آل محمد ﷺ چه کسانی هستند، گفته شده است: منظور امت وی می‌باشد که این قول گروهی از اصحاب مالک و احمد و دیگران می‌باشد.

گفته شده است: پرهیزگاران امت وی هستند و حدیثی روایت کرده‌اند که آل محمد هر مؤمن پرهیزگاری است^۱، الخلال آن را روایت کرده است و در الفوائد او موجود می‌باشد و گروهی از اصحاب احمد به آن احتجاج کرده‌اند.

را کسی نمی‌داند مگر آن که حق را بشناسد و او از علی و اهل بیت به دلیل جلب شبهه‌ی ناصبی‌ها منحرف شده بود...

^۱ - مجمع الزوائد (۱۰/۴۷۵).

و به غیر از آنها که حدیث موضوعی^۱ و گروهی از صوفیان به آن دلیل آورده‌اند و گفته‌اند: منظور از آل محمد اولیای خواص او می‌باشند، همان گونه که حکیم ترمذی آن را بیان داشته است.

صحیح آن است که آل محمد ﷺ همان اهل بیت وی می‌باشند و این از شافعی و احمد روایت شده است و آن انتخاب شریف ابوجعفر است. ولی اختلاف شده است که آیا زنان پیامبر ﷺ از اهل بیت وی می‌باشند که برای آن دو روایت از احمد آمده است: در یکی از آنها، آنان از اهل بیت وی نمی‌باشند، که زید بن ارقم روایت کرده است.

دوم: همان موردی که صحیح است آن است که همسرانش از آل وی می‌باشند.
[منهاج السنة (۷۶|۷)]

ابن قیم گفته است: درباره‌ی آل پیامبر ﷺ اختلاف نظر وجود دارد و آن چهار قول است، گفته شده است، آنان کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام شده است و درباره‌ی آن سه قول از علماء وجود دارد: یکی از آنها: آنان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب هستند و این مذهب شافعی و احمد است که در روایتی، وی آن را بیان داشته است.

دوم: آنها فقط بنی‌هاشم هستند و این مذهب ابوحنیفه و روایت دومی از احمد است و صحابی مالک آن را انتخاب کرده است.

^۱ - حدیث موضوع، حدیثی است که ثابت شده باشد، حداقل یکی از روایان آن به پیامبر ﷺ دروغ می‌پسته است. (مترجم)

سوم: آنها بنی‌هاشم هستند و بالاتر از آنها تا غالب؛ و بنی عبدالمطلب و بنی امیه و بنی نوفل و بالاتر از آنها تا بنی غالب شامل آنها می‌شود و این انتخاب اشتهب صحابی مالک است و صاحب الجواهر آن را از وی روایت کرده است و لخمی آن را در الثبصره از أصیغ حکایت کرده است و آن را از اشتهب روایت نکرده است.

این قولی است که منظور از آن این است که صدقه بر آنان حرام می‌شود و آن نصی است که شافعی، احمد و بیشتر [علماء] آن را بیان داشته‌اند و جمهور اصحاب احمد و شافعی آن را انتخاب کرده‌اند.

قول دوم: آل پیامبر ﷺ همان فرزندان و همسرانش می‌باشند که ابن عبد البر در التمهید آن را حکایت کرده است.

گفته است: در باب عبد الله بن اُبی بکر در شرح حدیث اُبی حمید ساعدی قومی به این حدیث استدلال کرده‌اند که آل محمد فقط زنان و فرزندان وی می‌باشند، زیرا در حدیث مالک عن نعیم مجمر این گونه سخن آمده است و در غیر این حدیث آمده است: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد [ولی در آن حدیث آمده است: و علی ازواجه و ذریته].

ولی در این حدیث یعنی حدیث اُبی حمید آمده است: اللهم صل علی محمد و ازواجه (زنانش) و ذریته (فرزندانش). گفته‌اند: این تفسیر آن حدیث است و معلوم می‌شود که آل محمد ﷺ، همان زنان و فرزندان وی هستند، گفته‌اند: پس جایز است که بر هر کدام از همسران پیامبر ﷺ و فرزندانش گفته شود: «صلی الله علیک» (درود الله بر تو باد) و اگر غایب بود گفته شود: «صلی الله علیه» (درود الله بر او باد) و این امر درباره‌ی کسی غیر از آنها جایز نیست.

گفته‌اند: آل و اهل یکسان هستند و آل مردی و اهل مردی یکسان می‌باشند و آنان زنان و فرزندان‌شان به واسطه‌ی این حدیث هستند.

قول سوم: آل وی کسانی هستند که تا روز قیامت از وی ﷺ تبعیت می‌کنند، آن را ابن عبد البر از بعضی از اهل علم حکایت کرده است و قبل از وی، آن از سخن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت شده است که آن را امام بیهقی روایت کرده است و آن را از سفیان ثوری و دیگران روایت کرده است، آن را بعضی از اصحاب شافعی انتخاب کرده‌اند و ابو طیب طبری در تعلیقش آن را حکایت کرده است و شیخ محیی الدین نووی در شرح مسلم آن را انتخاب کرده است و همچنین ازهری نیز آن را انتخاب نموده است.

قول چهارم: آل وی، پرهیزگاران امت وی هستند؛ آن را قاضی حسین، راغب و جماعتی حکایت کرده‌اند....

سپس ابن قیم گفته است: صحیح قول اول است و بعد از آن قول دوم. قول سوم و چهارم ضعیف هستند. [جلاء الأفهام (۱۷۳)]

سخنان درباره‌ی لفظ «الذریة» (به معنای فرزندان):

ابن قیم رحمه الله گفته است: اما «الذریة»؛ سخن درباره‌ی آن دو مسأله است، مسأله‌ی اول در لفظ آن که درباره‌ی آن سه قول وجود دارد:

یکی از آنها: از «من ذرأ الله الخلق» می‌باشد و به معنای نشر و انتشار دادن مخلوقات است....

دوم: اصل آن «الذر» و آن مورچه‌ای کوچک است...

قول سوم: آن از «ذرا یذرو» است، آنجا که الله تعالی می‌فرماید: ﴿تَذَرُوهُ الرِّيحُ﴾ [الکھف: ۴۵] (باد آن را پراکنده می‌کند)...

قول اول صحیح است چون مشتق شدن و معنا به آن گواهی می‌دهند و اصل این کلمه «الذرة» است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُوكُمْ فِيهِ﴾ [الشوری: ۱۱] (از خودتان برایتان همسرانی قرار داده است و از چهارپایان نر و ماده آفریده است [و] شما را بدین وسیله زیاد می‌کند و در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرموده است: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الثَّمَاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ» (به تمامی سخنان الله پناه می‌برم که نیکوکار و گناهکاری از آن عبور نمی‌کند، از شر آنچه که خلق فرموده است و پخش نموده است و فی البدایه آفریده است).

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ﴾ [الاعراف: ۱۷۹] (و بسیاری از جن‌ها و انسانها را برای جهنم پدید آورده‌ایم).

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ﴾ [التحل: ۱۳] (و بر روی زمین برای شما چیزهایی با رنگهای مختلف آفریده است).

«ذریه» به معنای مفعول است و همان «مذروءه» می‌باشد که همزه تبدیل شده است و می‌گویند: «ذریه».

مسأله‌ی دوم: در معنای این لفظ است.

هیچ اختلافی بین ادیبان وجود ندارد که «ذریه» به معنای فرزندان کوچک و بزرگ می‌باشد.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ [البقرة: ۱۲۴] (و وقتی ابراهیم را پروردگارش با سخنانی امتحان کرد و به طور کامل آنها را انجام داد، فرمود: ما تو را برای مردم امامی قرار دادیم، [او] گفت: و از فرزندانم).

الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۳۳-۳۴] (الله آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داده است * فرزندانی هستند که برخی از برخی دیگر هستند).

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الانعام: ۸۷] (و از پدرانشان و فرزندانسان و برادرانشان، آنها را برگزیدم و آنها را به راه مستقیم، هدایت نمودیم).

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا * ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ [الاسراء: ۲-۳] (و به موسی کتاب را دادیم و او را وسیله‌ی هدایت بنی‌اسرائیل قرار دادیم که به غیر از من کارسازی برنگیرد * ای فرزندان کسانی که آنها را با نوح [سوار بر کشتی] نمودیم، او بنده‌ای بسیار شکرگذار بود)... [جلاء الأفهام (۲۰۱)]

وقتی ثابت می‌شود که ذریه به معنای فرزندان است آیا شامل فرزندان دختری انسان نیز می‌شود [یا فقط شامل فرزندانی است که از پسر به انسان منسوب می‌شوند]؟

در نزد علماء دو قول وجود دارد که از دو روایت از احمد هستند:

یکی از آنها: شامل آنان نیز می‌باشد و آن مذهب شافعی است.

دوم: شامل آنها نمی‌گردد و آن مذهب ابوحنیفه است.

دلیلی که کسانی که شامل آنان نیز می‌دانند این است که مسلمانان اجماع دارند که فرزندان فاطمه رضی الله عنها از فرزندان پیامبر ﷺ هستند و مطلوب است که بر آنها درود فرستاده شود، زیرا از احدی از دخترانش نسلی وجود ندارد و کسی که فرزندان او را از دخترش به نسبت می‌دهد، فقط از طرف فاطمه رضی الله عنها می‌باشد و به همین دلیل پیامبر ﷺ به حسن و حسین پسر دخترش گفت: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ» (این پسر من سروری است). او را پسرش نامید و همچنین وقتی الله سبحانه آیهی مباحله را نازل فرمود: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» [آل عمران: ۶۱] (و بعد از آن که آگاهی به تو رسید اگر کسی خواست با تو مجادله کند، بگو: بیایید فرزندانمان و فرزندانتان و ... فرا بخوانیم) پیامبر ﷺ فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و برای مباحله بیرون رفت.

همچنین گفته‌اند: الله تعالی در حق ابراهیم ﷺ می‌فرماید: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ» [الانعام: ۸۴-۸۵] (و از فرزندان او، داود و سلیمان و

ایوب و یوسف و موسی و هارون [را هدایت نمودیم] و این چنین است که پاداش نیکوکاران را می‌دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس) آن چیزی که معلوم است این است که عیسی (علیه السلام) از طرف مادرش مریم علیها السلام به ابراهیم (علیه السلام) منسوب بوده است).

اما کسانی که فرزندان دختری را شامل آنها نمی‌دانند، دلیل آنها این است که فرزندان دختری فقط به پدرانشان منسوب می‌باشند و به همین دلیل هذلی، تمیمی، یا عدوی هاشمی فقط وقتی صورت می‌پذیرد که از فرزندان پسر آنها به آنها منسوب باشند، فرزند در نسب، فقط به پدرش منسوب می‌شود و در آزادی و برده بودن از مادرش و در دین، هر کدام از آنها که دین بهتری داشته باشد، به همین دلیل شاعر گفته است:

بنونا بنو أبناتنا وبناتنا ... بنوهن أبناء الرجال الأباعد

فرزندان ما، فرزندان پسران ما می‌باشند و دخترانمان ... فرزندانمان، فرزند مردان بیگانه هستند

کسی که به قبیله و یا طایفه‌ای منسوب باشد فرزندان دختر وی در آن قبیله و یا طایفه وارد نمی‌شوند... [جلاء الأفهام (۲۰۴)]

فایده‌ی این سخن پیامبر علیه الصلاة والسلام: اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد (یا الله بر محمد و بر الله محمد برکت عطا بفرما).

این قیم گفته است: یاد نمودن برکت و حقیقت آن به معنای ثابت ماندن و لازم بودن و استقرار برکت است؛ گفته می‌شود: «برک البعیر (شتر نر)» آن وقتی است که بر روی زمین استقرار یابد و «مبرک» به جایی گفته می‌شود که محل برکت باشد.

صاحب «الصحاح» گفته است: هر چیزی که ثابت شود و برپا شود، همانا برکت یافته است و برکت شتر بسیار می‌باشد.

«البركة» به معنای حوض است و جمع آن «البرک» است، جوهری آن را ذکر کرده است.

گفته است: به این نام نامیده شده است چون آب در آن برقرار می‌ماند و «البراکاء» ثابت ماندن در جنگ و کوشش است و شاعر درباره‌ی آن گفته است:

ولا ینجی من الغمرات إلا ... براکاء القتال أو الفرار

نجات از سختی‌ها ممکن نمی‌باشد مگر ... با کوشش در جنگ یا فرار

«البركة» رشد یافتن و زیاد شدن است و «التبریک» دعا برای آن می‌باشد.

گفته می‌شود: الله به آن برکت دهد و در آن برکت قرار دهد و برای وی برکت بدهد... هدف همین کلام پیامبر ﷺ می‌باشد: «و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی آل إبراهیم» (برکت بده بر محمد و بر آل محمد همان گونه که برکت دادی بر آل ابراهیم).

این دعا متضمن عطا کردن خیر به او است همان گونه که الله تعالی به آل ابراهیم عطا فرمود و ادامه یافتن آن و ثابت شدن آن برای او و زیاد شدن و فزونی این برکت حقیقی است.

الله تعالی درباره‌ی ابراهیم و آلش فرموده است: «وَبَشِّرْنَا بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۱۲﴾ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ ﴿۱۱۳﴾» [الصافات: ۱۱۲-۱۱۳] (و او را به اسحاق پیامبری از صالحان بشارت دادیم ﴿۱۱۲﴾ و بر او و بر اسحاق برکت دادیم).

الله تعالی درباره‌ی او و اهل بیتش می‌فرماید: «رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» [هود: ۷۳] (رحمت الله و برکاتش بر شما باد ای اهل بیت! همانا او بسیار ستوده و بسیار بزرگوار است).

باید تأمل نمود که چرا در قرآن آمده است: «وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ» (و بر اسحاق برکت دادیم) و اسماعیل علیه السلام در آن یاد نشده است.

در تورات برکت اسماعیل ذکر شده است و برکت اسحاق ذکر نشده است و از اسماعیل آمده است: آن را به تو شنوایم که من بر او برکت می‌دهم. در تورات ذکر برکت اسماعیل آمده است تا باخبر سازد که چه خیر و برکتی و در واقع تمام کننده‌ی برکتها و بزرگترین آن و جلیل‌ترین آنها که همان رسول الله صلی الله علیه و آله است، خواهد بود؛ آنان را باخبر می‌سازد که چه برکت عظیمی و موافق با زیان مبارک او در پسرش خواهد بود؛ همچنین در قرآن برکت اسحاق آمده است تا بیان دارد که در فرزندان او از نبوت موسی علیه السلام و دیگر پیامبران وجود دارد و کتاب و علمی به او داده شد که توسط آن بتدگانش را به ایمان به آن و تصدیق آن دعوت می‌دهد و شناخت این خانه‌ی مبارک و اهل نبوتی که از آنها بودند نباید اهمال گردد، هیچ کس نمی‌گوید: آنان پیامبران بنی اسرائیل بودند و به ما مربوط نمی-

باشند، بلکه بر ما واجب است که به آنها احترام بگذاریم و آنان را گرمی داریم و به آنها ایمان بیاوریم و آنان را دوست داشته باشیم و ولاء آنها را داشته باشیم،
علیهم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

این چنین است که این خانه‌ی مبارک و پاک از باسرفترین خانه‌ها در جهان است که الله سبحانه و تعالی آن را به خصوصیت‌هایی اختصاص داده است... [جلاء الأفهام (۲۴۳)]

ستایش شیخ الاسلام از اهل بیت

شیخ الإسلام گفته است: در صحیح از عبد الله بن ابو اوفی آمده است: گروهی بودند که وقتی برای رسول الله ﷺ صدقه می‌آوردند، بر آنها صلوات می‌فرستاد، پدرم با صدقه‌ای آمد و او فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أُوفَى». ابو اوفی کسی بود که صدقه داده بود.

همراه این اسم اهل بیت وی می‌باشند؛ هر شخصی خود نیز از اهل بیت خود است، مانند سخن ملائک [به زن ابراهیم (ع)]: «رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» [هود: ۷۳] (رحمت الله و برکاتش بر شما باد ای اهل البیت! او بسیار ستوده و بسیار بزرگوار است)، همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «سَلَامٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (سلامان از ما اهل بیت است) [با آوردن کلمه‌ی ما خودش را نیز از اهل بیت معرفی فرموده است]. همچنین الله تعالی می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» [الاحزاب: ۳۳] (توسط آنها) الله فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند، ای اهل بیت. زیرا آل شخص به

^۱ - إسناده ضعيف جداً انظر ضعيف الجامع (۳۲۷۲).

او مربوط می‌شوند و خودش نیز به خودش مربوط می‌شود و اهل بیت او کسانی هستند که او آنها را سرپرستی می‌کند و خودش نیز از کسانی است که خود را سرپرستی می‌کند. [مجموع الفتاوی (۲/۲۸۲)]

همچنین در بیان عقیده‌ی اهل سنت و جماعت گفته است: آنان از راه رافضیان بیزار هستند کسانی که نسبت به صحابه رضی الله عنهم بغض می‌ورزند و آنان را دشنام می‌دهند. همچنین از راه ناصبی‌ها که اهل بیت را با سخن یا عمل آزار می‌دهند و به مشاجره‌ی صحابه تمسک می‌جویند. [مجموع الفتاوی (۳/۱۵۴)]

گفته است: آل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله دارای حقوقی می‌باشند که رعایت آن واجب است؛ الله تعالی حقی برای آنها در خمس و فیه قرار داده است و امر فرموده است که همراه با صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بر آنان نیز صلوات فرستاده شود و به ما فرموده است: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (بگویید: یا الله! بر محمد و بر آل محمد صلوات بفرست! همان گونه که بر آل ابراهیم صلوات فرستادی! همانا تو بسیار ستوده و بسیار بزرگوار هستی و بر محمد و بر آل محمد برکت عطا فرما! همان گونه که بر آل ابراهیم برکت عطا فرمودی، همانا تو بسیار ستوده و بسیار بزرگوار هستی).

آل محمد همان کسانی هستند که صدقه دادن به آنها حرام شده است و شافعی و احمد بن حنبل و دیگر علماء رحمهم الله این گونه گفته‌اند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِآلِ مُحَمَّدٍ» (صدقه گرفتن برای محمد و برای آل محمد حلال نمی‌باشد)، الله تعالی در کتابش می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [الاحزاب: ۳۳] (توسط این امور) الله فقط می‌خواهد تا پلیدی را از شما دور کند و شما را به شکلی شایسته پاک

نماید، الله تعالى بر آنها صدقه گرفتن را حرام فرموده است چون صدقه ناپاکی مردم است. [مجموع الفتاوی (۳/۴۰۷)]

همچنین گفته است: این چنین است محبت صحابه‌ی وی ﷺ و نزدیکان وی ﷺ، همان گونه که در صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «آيَةُ الْإِيمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الْأَنْصَارِ» (نشانه‌ی ایمان دوست داشتن انصار است و نشانه‌ی نفاق بغض به انصار است). همچنین فرموده است: «لَا يَبْغِضُ الْأَنْصَارَ رَجُلٌ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (مردی که به الله و آخرت ایمان داشته باشد به انصار بغض نمی‌ورزد). همچنین علی‌علیه السلام گفته است: این عهد پیامبر ﷺ با مادرم است که کسی مرا دوست نمی‌دارد، مگر مؤمن و کسی به من بغض نمی‌ورزد مگر منافق. در سنن آمده است که پیامبر ﷺ به عباس گفت: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَحِبُّوكُمُ اللَّهُ وَلِقَرَاتِي، يَعْنِي بَنِي هَاشِمٍ»^۱ (قسم به کسی که جان من در دست اوست داخل بهشت نمی‌شوند مگر آن که شما را برای الله و برای نزدیکان با من دوست داشته باشند، یعنی بنی‌هاشم). [مجموع الفتاوی (۱۰/۶۵)]

گفته است: جمهور علماء این گونه فکر می‌کنند که جنس عرب از بقیه بهتر است، همان گونه که جنس قریش از بقیه بهتر است و جنس بنی‌هاشم از بقیه بهتر است، در صحیح به ثبت رسیده است که پیامبر ﷺ فرمود: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ خَيْرُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَيْرُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا» (مردم معادن هستند، مانند معادن طلا و تقره، بهترین آنها در جاهلیت، بهترین آنها در اسلام می‌باشد، البته اگر دین را بشناسند).

^۱ - إسناده ضعيف نظر ضعيف الجامع (۵۰۳۳).

برتری دادن اجمالی گروهی بر گروهی مستلزم این نیست که تمامی افراد دارای آن خاصیت باشند؛ در بین غیر عرب مخلوقات بسیاری هستند که بهتر از بیشتر عربها می‌باشند. [مجموع الفتاوی (۱۹/۲۹)]

گفته است: از بنی هاشم و فرزندان ابوطالب و بنی امیه شناخته نشده است که خلیفه‌ای وجود داشته باشد و از دین اسلام بازگشت نموده باشد. [مجموع الفتاوی (۳۵/۱۳۱)]

ابن قیم گفته است: وی سبحانه فرزندان اسماعیل را از بقیه‌ی بنی آدم انتخاب نمود، سپس از آنها بنی‌کنانه را از حزیمه انتخاب نمود، سپس از فرزندان کنانه، قریش را انتخاب نمود، سپس از قریش بنی‌هاشم را انتخاب نمود، سپس از بنی‌هاشم سرور فرزندان آدم، محمد ﷺ را انتخاب نمود، همچنین صحابه ﷺ را به طور اجمالی از تمامی جهانیان انتخاب فرمود و از آنها پیشی‌گیرندگان اولیه را انتخاب فرمود و از آنها اهل بدر و اهل بیعت رضوان را انتخاب نمود، برای آنها در دین کاملترین آن و در قوانین برتر آنها را و در اخلاق پاکترین آن و ترکیه یافته‌ترین و بهترین آنها را برای آنان انتخاب نمود. [زاد المعاد (۱۱/۴۳)]

شیخ الإسلام گفته است: و از این جهت آنچه طلحه بن مصرف روایت کرده است، گفت: گفته می‌شود: بغض بنی‌هاشم نفاق است و بغض ابوبکر و عمر نفاق است و شک کردن در ابوبکر شک در سنت است. [الصارم المسلول (۵۸۱)]

گفته است: امری که اعتقاد اهل سنت و جماعت بر آن وجود دارد، جنس عرب بهتر از غیر عرب است از عبرانی آنها و سریانی و رومی و فارسی و غیره، قریش بهترین عرب هستند و بنی‌هاشم بهترین قریش هستند و رسول الله ﷺ بهترین بنی‌هاشم است؛ او به ذاته بهترین مخلوق است و برترین آنها در نسب.

فضیلت عرب سپس قریش سپس بنی‌هاشم فقط به خاطر آن که پیامبر ﷺ از آنها بود نمی‌باشد و به همین دلیل از رسول الله ﷺ به ثبت رسیده است که بهترین شخص از لحاظ ذات و نسب است و اگر نه دور لازم می‌شد. [اقتضاء الصراط (۱۴۸)]

گفته است: «وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرُّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» (و اهل بیت من و شما را برای اهل بیتم به الله یاد آور می‌شوم) سه مرتبه. این حدیثی است که فقط مسلم آورده است و بخاری آن را روایت نکرده است، ترمذی آن را روایت کرده است و بر آن افزوده است: «وَأِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (و آنها هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض، برگشت داده شوند).

بر این لفظی که افزوده شده است، تمامی [علماء] طعن وارد کرده‌اند و گفته‌اند: آن از حدیث نمی‌باشد و کسانی که به صحیح بودن آن اعتقاد دارند، گفته‌اند آن فقط بر مجموع عترت دلالت دارد و آنها همان بنی‌هاشمی هستند که در گمراهی نیافتاده باشند؛ این را گروهی از اهل سنت گفته‌اند که جوابی از قاضی ابی یعلی و دیگران است. [منهاج السنة (۷/۳۱۸)]

گفته است: منظور از این حدیث این نیست که لعن کردن احدی از صحابه مباح است. همچنین فاسق بودن آنها را نمی‌رساند و اهل بیت هرگز ذره‌ای [صحابه ﷺ] را دشنام نداده‌اند الله الحمد، حجاج احدی از بنی‌هاشم را نکشت، بلکه فقط مردانی از بزرگان عرب را کشت و او با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد؛ از آن بنی عبدمناف، بنی‌هاشم و بنی امیه راضی نبودند تا این که بین آن دو جدایی [و طلاق] حاصل شد، چون آنها هم کف نبودند، والله أعلم. [مجموع الفتاوی (۷۹/۳۵)]

در بیان اعتقاد اهل سنت گفته است: اهل بیت رسول الله ﷺ را دوست دارند و آنها را یاری می‌نمایند و وصیت رسول الله ﷺ را حفظ می‌کنند که روز غدیر خم فرمود: «أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» (شما را درباره‌ی اهل بیتم به الله متذکر می‌شوم)، همچنین به عمویش عباس ؓ وقتی که شکایت می‌کرد که بعضی از قریش به بنی هاشم بدی می‌کنند، فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحِبُّوكُمُ اللَّهُ وَلِقَرَابَتِي» (و قسم به کسی که جان من در دست اوست، ایمان نمی‌آورند مگر آن که شما را برای الله و برای نزدیکی با من دوست داشته باشند). همچنین فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى بَنِي إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي إِسْمَاعِيلَ كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» (الله بنی اسماعیل را برگزید و از بنی اسماعیل کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا [برگزید]).

اهل سنت، همسران رسول الله ﷺ که همان مادران مؤمنان هستند را دوست دارند و یاری می‌دهند و ایمان دارند که آنها در آخرت همسر وی خواهند بود، مخصوصاً خدیجه رضی الله عنها، مادر بیشتر فرزندان، کسی که به او ایمان آورد و در امر او، وی را یاری داد و از طرف وی برای او منزلت والایی وجود دارد و [همچنین] صدیقه دختر صدیق رضی الله عنها، کسی که پیامبر ﷺ درباره‌ی او فرموده است: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ» (فضیلت عایشه بر بقیه‌ی زنان مانند فضیلت ثرید^۱ بر بقیه غذاها می‌باشد).
[مجموع الفتاوی (۱۵۴/۳)]

گفته است: وجه پنجم آن است که گفته می‌شود از علی بن ابیطالب ؓ و حسن و حسین و علی بن حسین و پسر او محمد و جعفر بن محمد ؓ مناقب و فضیلت‌های بسیاری به ثبت رسیده است که این نویسنده‌ی رافضی آن را ذکر

^۱ - در آن زمان بهترین غذا نزد عرب، ثرید بود. (مترجم)

نکرده است و چیزهایی را از روی دروغ به آنها نسبت داده است که بر جهل نقل کننده‌ی آن دلالت دارد، مانند آن که گفته است در حق آنها سوره‌ی «هَلْ أَتَى» نازل شده است و این در حالی است که به اتفاق علماء سوره‌ی «هَلْ أَتَى» مکی است و علی با فاطمه در مدینه و بعد از هجرت ازدواج کرد و به او نزدیک نشد، مگر بعد از غزوه‌ی بدر و حسن علیه السلام سال سوم هجری به دنیا آمد و حسین علیه السلام سال چهارم هجری و این بعد از سالهای طولانی بعد از نازل شدن سوره‌ی «هَلْ أَتَى» می‌باشد.

وقتی گوینده‌ای می‌گوید: این سوره درباره‌ی آنها نازل شده است، از روی دروغی است که بر کسی که علم نزول قرآن و عمل به احوال آن بزرگان را می‌داند، پوشیده نمی‌ماند؛ اما آیه‌ی تطهیر، خبری درباره‌ی آن وجود ندارد که دلیلی از پاکی اهل بیت و رفتن پلیدی از آنها باشد و فقط در آن امری وجود دارد که بر آنها واجب نموده است تا اهل بیت پاک باشند و پلیدی از آنها دور شود؛ این آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (فقط الله می‌خواهد تا پلیدی از شما اهل بیت دور شود و شما به شکلی شایسته پاک نماید) مانند این سخن الله تعالی است که [درباره‌ی وضو] می‌فرماید: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» [المائدة: ۶] (الله نمی‌خواهد برای شما سختی قرار دهد، بلکه می‌خواهد تا شما را پاک نماید) و این سخن الله تعالی: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا * يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» [النساء: ۲۶-۲۸] (الله می‌خواهد تا برای شما روشن سازد و شما را به راه‌های کسانی که قبل از شما بودند هدایت کند و توبه‌ی شما را بپذیرد و الله بسیار دانای بسیار باحکمت است) * و الله می‌خواهد تا توبه‌ی شما را بپذیرد و کسانی که از شهوات تبعیت می‌کنند، می‌خواهند به شکلی شدید دچار انحراف گردید * الله می‌خواهد بر شما آسان کند و انسان ضعیف خلق شده است).

خواست در اینجا شامل امر نمودن و دوست داشتن و رضایتمندی است و معنای آن این نمی‌باشد که این امر صورت پذیرفتنی است. [منهاج السنة (۴)|۲۱]

گفته است: آن امامان - یعنی اهل بیت - در دین الگو و اسوه می‌باشند؛ اهل سنت به امامت آنها اقرار دارند، زیرا در شریعت برای امامت آنها دلایلی وجود دارد و به علت امامت آنها می‌توان به آنها اقتدا کرد، همان طور که به افرادی مثل آنها می‌توان اقتدا کرد، مانند: ابوبکر، عمر، عثمان، ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ و ابودرداء و مانند آنها از پیشی‌گیرندگان اولیه علیهم‌السلام. [منهاج السنة (۴)|۱۰۹]

گفته است: این چنین احمد بن حنبل است که کمال محبت به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حدیث وی و شناخت وی با سخنان و اعمالش را داشت و با کسی که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موافقت می‌کرد، دوستی می‌نمود و با کسی که با وی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخالفت می‌کرد، دشمنی می‌نمود و بنی هاشم را دوست می‌داشت و فضایل آنها را به رشته‌ی تحریر می‌آورد تا آنجا که فضایل علی، حسن و حسین علیهم‌السلام را در کنار فضایل بقیه‌ی صحابه به رشته‌ی تحریر در آورد. [منهاج السنة (۴)|۱۲۵]

گفته است: جمهور اهل سنت اتفاق نظر دارند که علی علیه‌السلام از طلحه و زبیر رضی الله عنهما برتر است و بر معاویه رضی‌الله‌تعالی‌عنه فضیلت دارد و می‌گویند: مسلمانان وقتی درباره‌ی خلافت دچار اختلاف شدند، گروهی با او جنگیدند و گروهی همراه او جنگیدند و او اصحابش برترین گروه بودند، همان گونه که در صحیحین به ثبت رسیده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «تمرق مارقة علی حین فرقة من المسلمین یقتلهم أولی الطائفتین بالحق» ((گروهی) مثل تیر جدا شده از کمان، از دین دور می‌شوند، فرقه‌ای از مسلمانان آنان را می‌کشند، آنها برتر در دو گروه، از روی حق می‌باشند).

آنان همان خوارج بودند که مانند تیری از کمان دور می‌شدند، آنان را علی‌علیه و اصحابش کشتند و این نشان می‌دهد که آنان گروهی شایسته‌تر از روی حق نسبت به معاویه‌علیه و اصحابش بودند؛ ولی اهل سنت با علم و عدالت سخن می‌گویند و به هر کسی حق آن را می‌دهند. [منهاج السنة (۴/۳۵۸)]

گفته است: بنی هاشم و زنان پیامبرﷺ داخل آل محمد می‌شوند و همچنین بر یکی از دو قول بنی عبدالمطلب نیز این چنین هستند؛ ولی بیشتر آنان را امامیه نکوهش می‌کند، آنان فرزندان عباس را نیز نکوهش می‌کنند، حتی اگر از خلفاء نباشند و این در حالی است که آنها از آل محمدﷺ هستند؛ آنان کسی را که با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مخالفت کند را نیز نکوهش می‌کنند و این در حالی است که جمهور بنی هاشم با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دوستی می‌کردند و از کسی که دارای نسب صحیح از بنی هاشم است، بیزاری نمی‌جویند مگر تعداد کمی که به نسبت زیاد بودن بنی هاشم کم می‌باشند و اهل علم و اهل دین آنها، با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دوستی می‌کنند.

شکی نیست که برای آل محمدﷺ حقی بر امت است که از دیگران نباید درباره‌ی آن از آنها تشکر کنند و مستحق زیاد بودن محبت و دوستی است که سایر طایفه‌های قریش مستحق آن نیستند، همان گونه که قریش مستحق محبت و دوستی هستند که غیر قریش، قبایل دیگری مستحق آن نیستند، همان گونه که عرب مستحق محبت و دوستی می‌باشد که سایر بنی آدم مستحق آن نیستند و این راه و روش جمهوری است که فضل عرب را می‌شناسند و همچنین فضیلت قریش بر بقیه‌ی عرب و فضیلت بنی هاشم بر سایر قریش و این توسط احمد و دیگران نص شده است و نصوص بر آن دلالت می‌کند مانند سخن پیامبرﷺ در حدیثی صحیح که فرموده است: «إن الله اصطفى قریشاً من کنانة واصطفى بنی هاشم من قریش واصطفانی من بنی هاشم» (الله قریش را از کنانه برگزید و بنی‌هاشم را از قریش برگزید و مرا از بنی هاشم) و مانند این سخنانﷺ در

حدیث صحیح که فرموده است: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا» (مردم مانند معادن هستند، مانند معادن طلا و تقره، بهترین آنها در جاهلیت، بهترین آنها در اسلام می‌باشد، البته اگر دین را بشناسند) و امثال آن. [منهاج السنة (۴/۵۹۹)]

گفته است: صلوات بر آل محمد حقی بر گردن مسلمانان است و این به سبب رحمتی است که الله تعالی به واسطه‌ی آن برای آنها در این نسب قرار داده است، این نشان می‌دهد که به واسطه‌ی صلواتی که بر هر شخصی از بنی هاشم بعد از صلوات بر پیامبر ﷺ تعلق می‌گیرد، برتری نسبت به کسی که صلوات بر وی قرار نمی‌گیرد وجود دارد، آیا نمی‌بینید که الله تعالی به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» [التوبة: ۱۰۳] (از اموال آنها قسمتی را به عنوان صدقه بگیر تا توسط آن، آنها را پاک نمایی و تزکیه دهی و برای آنان دعای خیر (صلوات) بفرستی که دعای خیر (صلوات) تو مایه‌ی آرامش آنها است). [منهاج السنة (۴/۶۰۷)]

گفته است: رافضی‌ها این امر (دروغ گفتن) را از اصول دین قرار داده‌اند و آن را تقیه نام نهاده‌اند و از امامان اهل بیت که الله تعالی آنان را از آن پاک نموده است حکایت می‌کنند و حتی از جعفر صادق رحمه الله روایت می‌کنند که او گفت: تقیه دین من و دین پدران من است.

الله مؤمنان اهل بیت و دیگران را از آن پاک دانسته است، بلکه آنها بزرگترین مردم در راستگویی و تحقق یافتن ایمان بودند و دین آنها تقوا بوده است نه تقیه. [منهاج السنة (۲/۴۶)]

گفته است: امامان مسلمان از اهل بیت رسول الله ﷺ و دیگران اتفاق دارند که قول وسط درست است و آن مغایر قول اهل تمثیل و اهل تعطیل می‌باشد و این مخالفت رافضیان با امامان اهل بیت رسول الله ﷺ در اصول دینشان است، همان گونه که مخالف صحابه‌ی او و کتاب الله تعالی و سنت فرستاده‌اش ﷺ هستند.^۱

[منهاج السنة (۲/۲۴۳)]

از شیخ الإسلام سوال شد: آیا وقف برای افراد دارای منزلت است؟ و می‌گویند: آنها نزدیکان هستند، آیا نزدیکان افراد با منزلت هستند یا غیر این افراد می‌باشند و آیا جایز است که قسمتی از وقف را دریافت کنند، یاخیر؟

جواب داده است: شکر و ستایش برای الله است؛ وقف اگر بر اهل بیت باشد یا بعضی از اهل بیت مانند علویان، فاطمیان یا طالبیان که بنی جعفر و بنی عقیل یا عباسیان و مانند آن صورت گیرد؛ آن شایسته نمی‌باشد، مگر آن که نسبش صحیح و ثابت شده باشد؛ اما کسی که ادعا کند از آنان است و ثابت نشده باشد که او از آنان است یا دانسته شود که او از آنان نیست، این وقف شایسته‌ی وی نمی‌باشد و اگر ادعا کند که از آنها می‌باشد، مانند بنی عبد الله بن میمون قذاح، کسانی که علم انساب دارند و دیگران می‌دانند که نسب آنها صحیح نیست [وقف جایز نمی‌باشد]؛ آن توسط طایفه‌های از اهل علم، شامل اهل فقه، حدیث، کلام و انساب گواهی داده شده است و در آن مکانهای دینی ثابت شده است، این در کتابهای بزرگ مسلمانان ذکر شده است بلکه نزد اهل علم به تواتر رسیده است.

^۱ - برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب عقیده اهل بیت در سایت www.aqeedeh.com

رجوع کنید. (مترجم)

این چنین است وقف بر اشخاص با منزلت، این لفظ به صورت عرفی استفاده می‌شود و کسی از آنها نمی‌باشد مگر کسی که دارای نسب صحیح از اهل بیت پیامبر ﷺ باشد. [مجموع الفتاوی (۳۱|۹۴)]

این قیم رحمه الله گفته است: شیعه به این وصیتی که برای اهل بیت از طرف پیامبر ﷺ صورت گرفته است، استدلال می‌کند: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» [الشوری: ۲۳] (بگو: از شما اجری نمی‌خواهم، مگر محبت چیزی که [باعث] نزدیکی شود)؛ جواب می‌دهم که این وصیت به آنها می‌باشد و نه وصیت برای آنها؛ این حجتی است بر خلاف شیعه و اگر امر این گونه بود، پیامبر ﷺ به آنان وصیت می‌نمود و این در حالی است که به آنها وصیت ننمود، مشابه این دلیل آوردن امری است که به قریش صورت پذیرفته است و نه به انصار، آنجا که پیامبر ﷺ فرموده است: «أَوْصِيَكُمْ بِالْأَنْصَارِ» (شما را به انصار سفارش می‌کنم).

بخاری و مسلم و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و این دلیل است که امر، بر شخصی غیر آنها صورت پذیرفته است.

می‌گویم: تمامی این معنا خروج از معنای آیه است و منظور از آن چیز دیگری است و دلیلی از آن، برای یکی از دو گروه وجود ندارد، معنای آیه این می‌شود: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» (برای آن اجری از شما نمی‌خواهم) مگر آن که برای نزدیکی که بین ما و شما است، صله‌ی ارحام آن را بجا آورید؛ این در حالی است که بین قریش و پیامبر ﷺ نزدیکی وجود داشت و پیامبر ﷺ فرمود: برای رساندن رسالت اجری از شما نمی‌خواهم، بلکه فقط آنچه از خویشاوندی نزد من و شما است، صله‌ی رحم آن را بجا آورید و این صله‌ی رحم، اجری نمی‌باشد و این استثناء از نوع منقطع است؛ زیرا صله‌ی رحم از واجباتی است که در هنگام خویشاوندی ایجاد می‌گردد و آن بر هر کسی واجب است و این تفسیر ابن عباس

رضی الله عنهما از این آیه می‌باشد که بخاری آن را در صحیحش ذکر کرده است.
[بدائع الفوائد (۳|۶۵۰)]

دفاع شیخ الإسلام و ستایش وی از علی بن ابی طالب

شیخ الإسلام گفته است: هیچ شکی وجود ندارد که علی^{علیه السلام} از شجاعان صحابه^{رضی الله عنهم} بود و کسی بود که الله تعالی توسط جهادش، اسلام را یاری فرمود و بزرگان پیشی‌گیرندگان اولیه از بین مهاجرین و انصار بود و از سرورانی بود که به الله تعالی و روز قیامت ایمان آورد و در راه الله جهاد نمود و کسی بود که تعداد زیادی از کافران با شمشیر او کشته شدند. [مجموع الفتاوی (۸|۷۶)]

گفته است: [وقتی علی^{علیه السلام} را پیامبر^{صلی الله علیه و آله} برای خود بر اهلس جانشین قرار داد و او را به غزوه‌ی تبوک با خود نبرد]، گفته شده است که بعضی از منافقان بر وی طعنه وارد نمودند و گفتند: چون در غزوه‌ی تبوک او را جانشین خود قرار داد، از برای این بود که به او بغض فرموده بود؛ پیامبر^{صلی الله علیه و آله} برای او روشن نمود: من فقط تو را جانشین خودم قرار دادم به علت امانتی که نزد من است و جانشین کردن نه کوچک بودن را می‌رساند و نه بغض نمودن؛ موسی^{علیه السلام}، هارون^{علیه السلام} را برای خودش بر قومش جانشین قرار داد، پس چگونه ممکن آن کوچک شمردن باشد و موسی^{علیه السلام} با هارون^{علیه السلام} این گونه رفتار نمود. در نتیجه‌ی [این سخن] قلب علی^{علیه السلام} آرام گرفت و مشخص گردید که کسی که جانشین قرار می‌گیرد، از روی بزرگواری جانشین و امانت داری وی می‌باشد؛ هدف از آن اهانت و خیانتکار شناختن نمی‌باشد، زیرا جانشین از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} دور می‌باشد [و این امانت داری وی را می‌رساند] و این در حالی است که تمامی صحابه همراه او خارج شده بودند. [منهاج السنه (۷|۳۲۹)]

بیزاری علی علیه السلام از ریختن خون عثمان علیه السلام

شیخ الإسلام گفته است: [این امر که علی علیه السلام در کشتن عثمان علیه السلام شرکت داشته است] دروغی است که بر علی علیه السلام بسته شده است و این در حالی است که او علیه السلام قسم خورده است - و او بدون قسم خوردن به راستگویی اش گواهی داده می شود - که او عثمان را نکشته است و هرگز تمایلی به قتل وی نیز نداشته است و به قتل او راضی نموده است و قاتلان وی را لعنت نموده است.

اهل سنت آن را سخنی از وی نمی دانند؛ او با تقواتر از آن بود که به قتل عثمان علیه السلام کمک کند و یا از آن راضی باشد.

آنچه [از دروغ] شیعیان علی علیه السلام بر عثمان علیه السلام بسته اند بیشتر از آن [دروغی] است که شیعیان عثمان علیه السلام بر علی علیه السلام بسته اند؛ بیشتر آنها عثمان علیه السلام را تکفیر می کنند و شیعه های عثمان، علی را تکفیر نمی کنند و کسی که او را تکفیر نمی کرد، در نتیجه به او دشنام نمی داد و به او بغض نمی ورزید و این بیشتر از بغضی بود که شیعیان عثمان علیه السلام به علی علیه السلام داشتند.

اهل سنت هر دوی عثمان علیه السلام و علی علیه السلام را دوست می دارند و از شیعه شدن و تفرقه در دین بیزار می باشند، مسأله ای که واجب می کند که با یکی دوستی صورت گیرد و با دیگری دشمنی انجام پذیرد؛ امر اهل سنت این گونه است که گواهی داده شده است که آنها از اهل بهشت می باشند، همچنین طلحه و زبیر و دیگران، افرادی هستند که رسول ﷺ گواهی داده است که آنان اهل بهشت می باشند، همان گونه که در مکان خودش آن شرح داده شد؛ گروهی از سلف گفته اند: [برای کسی] گواهی نمی دهیم که [اهل بهشت] باشد، مگر آن که رسول ﷺ آن را به طور خاص بیان نموده باشد و این قول محمد بن حنفیه و اوزاعی و گروه

دیگری از اهل حدیث، مانند: علی بن مدینی و غیره می‌باشد؛ می‌گویند: آنها در بهشت هستند و نمی‌گویند: گواهی نمی‌دهیم که برای آنها بهشت خواهد بود.

درست این است که گواهی ندهیم که آنها در بهشت هستند، همان گونه که مذهب اهل سنت بر آن می‌باشد و احمد بن حنبل و علی بن مدینی بر این مسئله ناظر هستند. [منهاج السنة (۶۵/۲۰۳)]

گفته است: آن را به علی رضی الله عنه نسبت داده‌اند که بر آن بوده است و در فتنه حضور داشته است، نزد عده‌ی بسیاری از آنها او به خون عثمان رضی الله عنه آلوده شده است؛ الله تعالی بیزاری وی را از آنچه دروغگویان به او نسبت داده‌اند را می‌داند، کسانی که به صحابه‌ی غیر از وی، بغض می‌ورزند؛ همانا علی رضی الله عنه بر کشتن عثمان رضی الله عنه کمک نمود و به آن راضی نبود، همان گونه که از وی ثابت شده است و او راستگو بوده و با وجود این سخنش، قلبهای عده‌ی بسیاری از آنها، این را نمی‌پذیرد و آن بر آنان محکم نمی‌شود تا این که از او [یعنی علی رضی الله عنه] اطاعت کنند، [و در مورد جنگ صفین] نظرش اقتضای آن را نداشت که از جنگ باز دارد، تا این که امر به وی داده شد و او به نظرش که همان جنگ بود اقتضاء نمود و این طور دید که توسط آن امر اطاعت و جماعت ایجاد گردد و این باعث شد که برای این امر چیزی زیاد نشود، مگر شدت آن. [منهاج السنة (۷/۴۵۲)]

بیان این امر که علی رضی الله عنه برتر از معاویه رضی الله عنه بوده است و از او به حق نزدیکتر بوده است.

شیخ الإسلام گفته است: می‌دانیم که مع ذالک علی بن ابی طالب رضی الله عنه برتر از معاویه رضی الله عنه بوده است و نسبت به او و نسبت به کسانی که همراه او بوده‌اند، به حق نزدیکتر بوده است، همان گونه که در صحیحین به ثبت رسیده است که ابوسعید

خدری علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است: «تمرق مارقة علی حین فرقة من المسلمین یقتلهم اولى الطائفتین بالحق» ([گروهی] مثل تیر جدا شده از کمان، از دین دور می‌شوند، فرقه‌ای از مسلمانان آنان را می‌کشند، آنها برتر در دو گروه، از روی حق می‌باشند). این حدیث بر این دلالت دارد که تمامی گروه‌ها حق می‌باشند و علی علیه السلام به حق نزدیکتر بوده است. [مجموع الفتاوی (۳/۴۰۷) ...]

رد آنچه به علی علیه السلام از تهمت، نسبت داده شده است

این تیمیه گفته است: و همچنین بیشتر خطبه‌هایی را که نویسنده‌ی نهج البلاغه نقل کرده است، دروغ بر علی علیه السلام است و علی علیه السلام دارای منزلتی جلیل‌تر و بالاتر از آن است که چنین سخن بگوید ولی آنان دروغ‌ها را می‌یافتند و این در حالی است که می‌پندارند که آن مدح وی است و آن نه سخن راست می‌باشد و نه مدح. [منهاج السنة (۸/۵۵)]

گفته است: این دروغ‌ها درباره‌ی ذوالفقار نیز توسط بعضی از جاهلان گفته شده است به این که او دارای شمشیری بلند بود و وقتی با آن ضربه وارد می‌نمود، این چنین و آن چنان می‌شد؛ این چیزی است که علماء می‌دانند که هرگز چنین شمشیری وجود نداشته است نه شمشیر علی علیه السلام و نه شمشیر شخص دیگری، اگر چنین شمشیری داشت معاویه رضی الله عنه را می‌کشت؛ همچنین بعضی از جاهلان گفته‌اند، او دست خود را کشید تا جایی که در روز خیبر لشکر از روی دست او عبور می‌کرد و این که او به قاطری گفت: الله نسلت را قطع کند و نسل او قطع شد [در حالی که قاطر نسلی از او به وجود نمی‌آید].

این دروغی روشن است؛ زیرا روز خیبر همراه او قاطری وجود نداشت و برای مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قاطری نبود مگر قاطر پیامبر صلی الله علیه و آله که آن را مقوقس به

او اهدا کرده بود و آن بعد از غزوه‌ی خیبر بود که [پیامبرﷺ] فرستادگانی را به سوی امتهای فرستاد و فرستادگانی را به سوی پادشاهان زمین، هرقل پادشاه شام و مقوقس پادشاه مصر و کسری پادشاه فارس فرستاد و به سوی پادشاهان عرب مثل یمامه و دیگران فرستادگانی را فرستاد.

همچنین لشکر، حتی یکی از آنها از روی دست علیﷺ و دست هیچ کس دیگری عبور نمود و قاطر از قبل عقیم بوده است و قبل از آن نیز فرزندی نیاورده است که حالا عقیم شود و اگر او برای قاطر خاصی این دعا را نموده باشد، این امر برای جنس قاطر وجود داشته است.

به مانند این دروغ آشکار، این سخن بعضی از کذابان است که وقتی بعضی از اهل بیت که لغت بودند و بر شتر حمل می‌شدند، وقتی دشنام داده شدند، کوهانهای شتر رشد نمود و آن دارای بخت و اقبال است، [و این در حالی است] که به یکی از اهل بیت در اسلام دشنام داده نشد و احدی از زنان آنان لغت بر روی شتر حمل نمی‌شد و این فقط در این زمان است که بر اهل بیت این سخنان گفته می‌شود و آن به سبب رافضیان است که خاص و عام آنها را می‌شناسند.

این دروغ مثل دروغی است که حجاج افراد بزرگ منزلت را می‌کشت و این در حالی است که حجاج با وجود ظلم و ستمش به بسیاری از افراد، شخصی از بنی‌هاشم را نکشت؛ ولی بسیاری از بزرگان عرب را کشت و عبدالملک برای وی فرستاده‌ای فرستاد که احدی از بنی‌هاشم را نکشد و برای او یاد نمود که وقتی حسینﷺ در ولایت بنی حرب یعنی پادشاه یزید کشته شد، به آنها شر رسید؛ از این امر عبدالملک پند گرفت و او را نهی نمود که احدی از بنی‌هاشم را نکشد تا جایی که وقتی حجاج طمع کرد که با شخصی هاشمی ازدواج کند، از دختر عبدالله بن جعفر خواستگاری کرد و مهریه‌ی زیادی به او داد، عبدالله او را جواب کرد و به سبب آن از فرزندان عبدالملک خشمگین شد و هیچ روایتی

نشده است که حجاج با زنی هاشمی ازدواج کرده باشد، نزد عبدالملک رفتند و او را از این باخبر ساختند و او حجاج را از این امر منع نمود و همچنین روایت نشده است که با هاشمی نکاح کرده باشد و نه این که با او ازدواج کرده باشد. [منهاج السنة (۸/۱۰۵)]

از وی رحمه الله سوال شد:

مردی گفته بود که علی بن ابیطالب علیه السلام از اهل بیت نیست و جایز نیست که بر وی صلوات فرستاده شود و صلوات بر وی بدعت است؟

او جواب داد:

اما این که علی بن ابی طالب علیه السلام از اهل بیت است، مسأله‌ای است که مسلمانان در آن اختلاف نظر ندارند و آن آشکارتر از آن است که احتیاج به دلیل داشته باشد، بلکه او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین اهل بیت و برترین بنی هاشم بود، از پیامبر صلی الله علیه و آله به ثبت رسیده است که او عبایش را بر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام انداخت و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» (یا الله! آنان اهل بیت من هستید، پلیدی را از آنان دور کن! و آنها را به شکلی شایسته پاک نما).

اما صلوات فرستادن بر او به شکلی تنها، این بر این قول است که آیا صلوات فرستادن بر شخصی به صورت تنها به غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله درست است یا نه؟ مانند این که گفته شود: «اللهم صل علی عمر أو علی» (یا الله! بر عمر یا علی صلوات بفرست).

علماء در این زمینه اختلاف نظر دارند:

مالک و شافعی و گروهی از حنابله گفته‌اند بر کسی غیر از پیامبر ﷺ جایز نیست که به صورت تنها بر آنان صلوات فرستاده شود، همان گونه که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: صلوات بر کسی به تنهایی را شایسته نمی‌دانم، مگر بر پیامبر ﷺ. امام احمد مانند بیشتر صحابه در آن ایرادی نمی‌دید، زیرا علی بن ابی طالب ﷺ به عمر بن خطاب ﷺ گفت: «صلی الله علیک» (الله بر تو صلوات بفرستد) و این سخن صحیح‌تر و شایسته‌تر است.

ولی اگر تنها بر شخص واحدی از صحابه ﷺ و نزدیکان مانند: علی ﷺ یا دیگران صلوات فرستاده شود تا او به پیامبر ﷺ شباهت پیدا کند، تا این که شعار معروفی برای وی شود، این امر همان بدعت است. [مجموع الفتاوی (۴/۴۹۷)]

شیخ الإسلام گفته است: در صحیح آمده است که به علی ﷺ گفته شد: آیا رسول الله ﷺ چیزی را نزد شما باقی گذاشت و در لفظی دیگر: آیا رسول الله ﷺ عهدی با شما بسته است که با هیچ انسان دیگری آن را نبسته باشد، او گفت: نه، قسم به کسی که دانه را شکافت و موجود زنده را بدون آن که در قبل وجود داشته باشد، می‌آفریند، [چیزی نزد ما قرار نداد] مگر فهمی که الله به بنده‌ای درباره‌ی کتابش می‌دهد و آنچه در این مصحف وجود دارد: در آن عقل و آزاد کردن اسیر و این که مسلمانی توسط کافری کشته نمی‌شود، وجود دارد.

به این حدیث و احادیث صحیح دیگر مانند آن، علماء استدلال می‌کنند که آنچه درباره‌ی علی ﷺ و اهل بیت یاد می‌کنند که پیامبر ﷺ آنها را بدون دیگران به علمی خاص اختصاص داده باشد، دروغ بستن بر آنها است، مثل آنچه که یاد می‌کنند از جفر، بطقه و جدول و غیر از آن و آنچه را که باطنیه از آنها برای

خود برگزیده است، آنان دروغهایی بر جعفر صادق علیه السلام بسته‌اند که بر هیچ کسی غیر از او این چنین دروغ نبسته‌اند.

همچنین دروغهای دیگری بر علی علیه السلام و امامان دیگری از اهل بیت علیهم السلام بسته‌اند که در جای خودش به آن پرداخته شده است و شرح داده شده است. [مجموع الفتاوی (۲۱۷|۲)]

گفته است: بسیاری از مسلمانان که بیشتر آنها از مدینه بودند با علی علیه السلام پیمان بستند که او امیر المؤمنین است و طلحه و زبیر با احدی برای آن پیمان نبستند و یا این که خودشان را برای این امر معرفی نمایند، زیرا آن دو رضی الله عنهما برتر و دارای منزلت جلیل‌تری بودند که این کار را انجام دهند.

همچنین وقتی عثمان رضی الله عنه وفات نمود احدی با معاویه رضی الله عنه بر امامت پیمان نبست و همچنین در هنگام جنگ با علی علیه السلام احدی با او بر امامت بیعت ننمود و نه او را امیر المؤمنین خطاب نمود و احدی او را به این نام نخواند و معاویه رضی الله عنه قبل از حکم دو حکم ادعای ولایت نمود.

و این در حالی بود که علی رضی الله عنه در مدت خلافتش خود را امیر المؤمنین نامید و همچنین مسلمانانی که همراه او بودند... [منهاج السنة (۳۳۰|۶)]

گفته است: از این جنس سخنان آن چیزی است که از وی روایت کرده‌اند که در چاه ذات العلم با جنیان وارد جنگ شد و آن حدیث موضوعی نزد اهل معرفت می‌باشد و علی رضی الله عنه جلیل‌تر از آن بود که جنیان برای جنگ با او ثبات داشته باشند و هرگز احدی از جنیان با انسانها وارد جنگ نشده‌اند، بلکه فقط جنیان مؤمن با جنیان کافر وارد جنگ می‌شوند. [منهاج السنة (۱۶۲|۸)]

از شیخ الإسلام قدس الله روحه سوال شد:

آیا نزد اهل علم و حدیث یا کسی که به اسلام اقتدا کند، صحیح می‌باشد که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفته است: اگر من مُردَم مرا بر شترم سوار کنید و مرا به حرکت اندازید؛ پس هر کجا که آن شتر ایستاد، مرا در آنجا دفن کنید و کسی قبر او را نمی‌شناسد، پس آیا این صحیح است یا خیر؟ و آیا احدی از اهل علم می‌داند که او کجا دفن شده است یا خیر؟ و دلیل قتل او چه بود؟ در چه زمانی واقع شد؟ و چه کسی او را به قتل رساند.

چه کسی حسین علیه السلام را کشت و دلیل قتل وی چه بود و آیا صحیح است که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام داده شده باشد و این در حالی بود که آنان لغت بر روی شتر سوار کرده بودند و چیزی نبود که توسط آن خود را بیوشانند و در همین حال الله تعالی بر شتر دو کوهان آفرید تا آن زن را بیوشانند و وقتی سر حسین علیه السلام قطع شد آن را در تمامی سرزمین‌ها چرخاندند و آن به سوی دمشق برده شد و بعد به سوی مصر برده شد و در آنجا دفن شد و این که یزید بن معاویه همان کسی است که این عمل را نسبت به اهل بیت انجام داد، پس آیا این صحیح است یا خیر؟

آیا گوینده‌ی این سخنان در دین الله تعالی بدعت گذاشته است و هنگامی که این سخنان بین مردم گفته می‌شود، چه چیزی بر فرد واجب می‌گردد و اگر از این امر جلوگیری شود، آیا امر به نیکی و نهی از بدی خوانده می‌شود، جواب ما را بدهید و [ان شاء الله] دارای دو اجر باشید و برای ما به شکلی شفا دهنده آن را آشکار کنید؟

او جواب داد:

شکر و ستایش برای پروردگار جهانیان است، اما این امر که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت نمود که وقتی وفات نمود آن را بر سواری اش سوار کنند و آن حرکت کند و هر جا که ایستاد در آن دفن شود و او این امر را انجام داد، این دروغی بافته شده به اتفاق اهل علم می باشد و او هرگز چنین وصیتی ننمود و کسی به آن عمل نکرده است و این امر را کسانی که به علم و عدل شناخته شده اند هرگز یاد نکرده اند و این را فقط بعضی از دروغگویان نقل کرده اند.

این برای هیچ یک از مردگان مسلمانان حلال نمی باشد و برای کسی که به آن وصیت کند که به مانند آن یا جنازه اش رفتار کنند، حلال نمی باشد و فایده ای در این عمل وجود ندارد؛ اگر منظور او پوشاندن قبرش باشد، گریزی نیست که وقتی شتر ایستاد برای او قبری حفر می شود و در آن دفن می گردد و این امر ممکن است که برای او قبری حفر شود و در آن دفن گردد، بدون آن که این عمل زشت صورت پذیرد و آن این است که جنازه بر پشت سواری قرار بگیرد و آن را در زمین بچرخاند.

علماء درباره ی مکان قبرش با یکدیگر اختلاف نظر دارند و معروف نزد اهل علم آن است که او در قصر امارتش در کوفه دفن شده است و قبر او مخفی شده است تا خوارج کسانی که او را کافر می دانستند و قتل او را حلال می دانستند، قبر او را نبش نکنند؛ کسی که او را به قتل رساند یکی از خوارج بود و او عبد الرحمن بن ملجم مرادی بود و او و دو نفر دیگر پیمان بستند که علی و معاویه و عمرو بن عاص را به قتل برسانند؛ آنان تکفیر می کردند و آنان موافق هوای نفسشان عمل می نمودند.

نصوصی به تواتر رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نکوهش نموده است، مسلم در صحیحش آن را به ده شکل روایت نموده است و بخاری به شکلهای مختلف آن را بیان داشته است و صاحبان سنن و مسانید آن را به شکلهای بیشتری ذکر

نموده‌اند، پیامبر ﷺ درباره‌ی آنها فرموده است: «يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ وَقِرَاءَتَهُ مَعَ قِرَاءَتِهِمْ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنْجَرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ لَنْ أُدْرِكْتُمْ لِأَقْتُلْتُمْ قَتْلَ عَادَ» (نماز هر کدام از شما توسط نماز آنها تحقیر می‌شود و روزه‌ی هر کدام از شما از روزه‌ی آنها و قرائت هر کدام از شما از قرائت آنها، قرآن را قرائت می‌کنند در حالی که از حنجره‌ی آنها عبور نمی‌کند [و به قلبشان اثر نمی‌کند] از اسلام دور می‌شوند، همان گونه که تیر از کمان دور می‌شود. اگر آنان را ببینم مانند قوم عاد آنان را می‌کشم).

و در روایتی آمده است: «أُتِمَّا لَقِيْتُمُوهُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ» (هر کجا که آنان را دیدید، آنها را بکشید!); کسی که آنان را بکشد نزد الله تعالی در روز قیامت اجری دارد که به مانند آن است که کسانی که اهل اسلام را می‌کشند را بکشد.

آنان کسانی بودند که صحابه ﷺ بر جنگ با آنها اتفاق نظر دارند ولی کسی که آن را به عمل رساند و به جنگ با آنها امر نمود، علی ﷺ بود، همان گونه که در صحیحین از ابوسعید ﷺ آمده است: «تمرق مارقة علی حین فرقة من المسلمین یقتلهم أُولی الطائفین بالحق» ([گروهی] مثل تیر جدا شده از کمان، از دین دور می‌شوند، فرقه‌ای از مسلمانان آنان را می‌کشند، آنها برتر در دو گروه، از روی حق می‌باشند). علی ﷺ آنها را در نهروان کشت و آنان در مکانی جمع شده بودند که به آن حروراء گفته می‌شد و به همین جهت به آنان حروری گفته می‌شود.

ابن عباس رضی الله عنهما را نزد آنها فرستاد تا با آنها مناظره کند و نصف آنها از عقیده‌ی خود برگشتند و نصف آنها باقی ماندند و عبد الله بن خباب را کشتند و بر گروه مسلمانان حمله بردند و علی ﷺ به مردم امر نمود تا برای جنگ با آنها خارج شوند و برای آنها امر پیامبر ﷺ را به جنگ با آنها روایت نمود، علامه - ای که در بین آنها بود یاد نمود که در بین آنها مردی است که دستش ناقص است

بر سینه‌اش تکه گوشتی وجود دارد که می‌لرزد [در حدیثی دیگر آمده است: دست ناقص او مثل سینه‌ی زن است] و وقتی آنان را کشتند چنین توصیف شده‌ای را در بین آنها یافتند.

وقتی سه نفر از خوارج با یکدیگر پیمان بستند که آن سه امیر مسلمان را بکشند، عبد الرحمن بن ملجم، علی‌علیه السلام را در روز جمعه، هفدهم ماه رمضان سال چهارم هجری کشت و خود را مخفی نمود و وقتی او برای نماز صبح بیرون رفت بر او ضربه‌ای وارد نمود؛ سنت این بود که خلفاء و جانشینان آنها کسانی که مملکت مسلمانان در دست آنها بود، برای مردم نمازهای پنجگانه و جماعت و عیدین و استسقاء و کسوف و مانند آنها مثل نماز جنازه را امامت می‌کردند؛ امیر جنگ نیز همان امام نماز جماعت بود.

اما کسی که خواست معاویه‌علیه السلام را بکشد او را زخمی نمود و یزید گفت: امکان علاج تو وجود دارد ولی مقطوع النسل می‌شوی و گفته می‌شود: آن وقتی بود که معاویه در جای امام جماعت ایستاده بود و امیران به او اقتدا نموده بودند تا به همراه همراهانشان نماز بخوانند از ترس آن که بعضی از مردم بر امیر المؤمنین بلند شوند و او را بکشند و اگر کسی آن را با این وجود انجام می‌داد، جایز نمی‌دانستند و از نماز او کراهت داشتند به مانند این محلهای امامت.

اما کسی که می‌خواست عمرو بن عاص‌علیه السلام را بکشد؛ عمرو‌علیه السلام در این روز مردی را جانشین خود ساخت که اسم او خارجه بود و آن خروجی (خوارج) فکر کرد که او عمرو‌علیه السلام است و او را کشت؛ وقتی برای او روشن شد گفت: عمرو را می‌خواستم بکشم و الله تعالی خواست که خارجه کشته شود و این ضرب المثلی شد....

اما مقبره‌ای که در نجف وجود دارد، اهل معرفت بر آن متفقند که آن قبر علی‌علیه السلام نیست بلکه قبر مغیره بن شعبه است و حتی احدی ذکر نکرده است که آن قبر علی‌علیه السلام است، احدی تا بعد از سیصد سال بعد از [وفات علی‌علیه السلام] بیان نکرد که آن قبر علی‌علیه السلام است و این با وجود زیاد بودن مسلمانان که شامل اهل بیت و شیعیان و غیر از آنها بود صورت پذیرفت و حکم آنان این بود که آن در کوفه است.

این مقبره را در زمان آل بویه غیر عربها بعد از سیصد سال بعد از وفات علی‌علیه السلام قبر علی‌علیه السلام تعیین نمودند و روایت کردند که رشید به آن مکان رفت و اموری که وجود دارد، حجت نمی‌باشند.

اما سوالی که درباره‌ی دختری از اهل بیت است که او را بر شتر [در حالی که عریان بود] سوار کرده بودند و او دارای بخت و اقبال بالا بود و شتر دو کوهان در آورد تا او را بپوشاند؛ این از زشت‌ترین دروغها و آشکارترین آنها می‌باشد و آن را زندیقان و منافقان که هدفشان طعن وارد کردن به اسلام و اهل آن از اهل بیت و دیگران است، بافته‌اند؛ وقتی کسی آن را می‌شنود و آنچه در دروغ است به او می‌رسد، می‌پندارد آن چیزی که نقل شده است، از معجزات پیامبران و کرامات اولیاء می‌باشد و آن از این جنس است، ولی وقتی روشن می‌شود که این امت اهل بیت پیامبرشان را لغت کرده‌اند، طعن وارد کردن به بهترین امت می‌باشد که برای مردم خارج شده‌اند و کسی جز الله تعالی آن را نمی‌داند؛ هر عاقلی می‌داند که شتر دو کوهان مخلوقی از الله تعالی است که قبل از بعثت پیامبر ﷺ وجود داشته است و همچنین قبل از وجود اهل بیت مانند وجود داشتن شتران دیگر، گوسفند، گاو، اسب، قاطر و بز...

در اسلام شناخته نشده است که دختری از اهل بیت در حالی که او یکی از مسلمانان است در وقتی از اوقات با علم به آن که وی از اهل بیت است، عریان

گردد، مگر آن که مسلمانان او را عریان سازند در حالی که نمی‌دانند او از اهل بیت است، مانند زنی که دشمن او را عریان می‌کند و سپس مسلمانان او را نجات می‌دهند و وقتی روشن می‌شود که او آزاد است او را ارسال می‌کنند و این وقتی صورت می‌گیرد که نسب او مخفی بماند و کسی آنچه را که الله تعالی حرام کرده است حلال کند، همان زندیق منافق است و الله به حقیقت آن آگاه‌تر است ولی ذره‌ای از این موضوع هرگز در اسلام آشکار نگشته است...

کسی که آن دختر بچه را ذکر می‌کند بیشتر از آن ذکر است که از محل کشتن حسین و بردن اهلش به نزد یزید می‌باشد؛ ولی آن جاهلان می‌پندارند که آنها را به مصر بردند، تا در آنجا آنها را به قتل برسانند و آنها تعداد زیادی بودند و کسی که مردگان آنها را دید و آثار قتل را در آنان مشاهده کرد گفته است: آن کسانی که کشته شدند از اهل دختر بچه‌ای بودند و تمامی این موضوع جهل و دروغ است و حسین علیه السلام کسی است که کسی که او را کشته باشد و به مرگ او راضی شده باشد، لعن شده است و در روز ده محرم سال شصت و یک به قتل رسید.

کسی که او را کشت شمر بن ذی الجوشن بود و آن را به نزد جانشین سلطان در عراق عبید الله بن زیاد برد و عبید الله کسی بود که به جنگ با حسین علیه السلام امر نمود و نائب او عمر بن سعد بن ابی وقاص بود و بعد از آن که حسین علیه السلام را از آنها طلب کرد، حسین علیه السلام از او طلب نمود که یا او به مدینه برگردد و یا به نزد یزید پسر عمویش برده شود یا در یکی از مرزهای اسلامی با کافران وارد جنگ شود و از آن خودداری نمودند و فقط به اسیر شدن یا جنگ با وی راضی شدند؛ با او وارد جنگ شدند تا این که او و گروهی از اهل بیتش و دیگران را به قتل رساندند.

سپس کاروان وی و اهل وی را نزد یزید بن معاویه در دمشق بردند و یزید امر نمود که آنها را بکشند و همچنین به علت آن امر ابراز شادمانی نکرد، بلکه

سخنی را گفت که آنان را نکوهش می نمود و از او نقل شده است که گفت: از اطاعت اهل عراق راضی هستم بدون قتل حسین و گفت: الله این مرجانه یعنی عبید بن زیاد را لعنت کند، اگر بین او و بین حسین خویشاوندی وجود داشت، حسین را نمی کشت؛ توسط آن خواست تا خود را به پدرش زیاد ملحق گرداند تا آن که به ابوسفیان صخر بن حرب منتسب کند و بنی امیه و بنی هاشم هر دوی آنها بنی عبد مناف بودند.

روایت شده است که وقتی کاروان حسین علیه السلام و اهلش نزد او رسیدند، گریه‌ی خود را آشکار کرد و فریاد نمود و او اهل وی را اکرام نمود و منزلگاهی نیکو برای آنها قرار داد و پسرش علی (امام سجاد) را مختار نمود که نزد خودش بماند و یا به مدینه برگردد؛ و او به مدینه رفتن را برگزید. مکانی که به آن گفته می شود، زندان علی بن حسین و در مسجد جامع دمشق است، باطل می باشد و اصلی برای آن وجود ندارد.

ولی با این وجود او حد الله تعالی را بر کسی که حسین علیه السلام را کشته بود، اجرا ننمود و بعد از کشته شدن دور و اطرافیان حسین علیه السلام آنان را یاری نداد زیرا می خواست پادشاهی اش را حفظ کند...

شکی وجود ندارد که دربارهی یزید مردم با هم متفاوت هستند؛ گروهی او را کافر می دانند و او و پدرش را کافر خطاب می کنند و بلکه همراه آن، ابوبکر و عمر و عثمان و جمهور مهاجرین و انصار را کافر می دانند و آنان رافضیان هستند که جاهلترین مخلوقات الله تعالی و گمراهترین آنها می باشند...

اما بردن او به مصر به اتفاق مردم باطل است و تمامی علماء اتفاق دارند که این مقبره‌ای که در قاهره در مصر می باشد و به آن گفته می شود مشهد الحسین باطل

است و سر حسین و نه هیچ قسمت دیگری از وی در آن نمی‌باشد و آن در اواخر دولت بنی عبیدالله بن قداح کسانی که پادشاه سرزمین مصر به مدت دو‌یست سال بودند ایجاد گردید و دولت آنها در زمان نور الدین محمود منقرض شد و می‌گفتند که آنها از فرزندان فاطمه رضی الله عنها هستند و اهل علم به نسب، این نسب را صحیح نمی‌دانند و گفته می‌شود جد آنها ربیب الشریف حسینی بوده است و به همین دلیل آنان خود را دارای منزلت بالا می‌دانستند.

اما مذهب آنها و عقایدشان با اتفاق اهل علم در اسلام زشت و منکر بوده است و آنان تشیع را غالب گردانند و عده‌ی بسیاری از بزرگان و تابعین آنها از مذهب قرامطه‌ی باطنیه بودند و آن از خبیث‌ترین مذاهب اهل زمین می‌باشد و از یهودیان و مسیحیان فاسدتر می‌باشند و به همین دلیل عده‌ی بسیاری از اهل زنداقه، نفاق و بدعت، شامل فیلسوفان و مباحیه و رافضیان و مانند آنها به آنها منسوب می‌باشند، کسانی که اهل علم و ایمان توسط آنها به شک نمی‌افتند و آنان از اهل علم و ایمان نبودند.

این مشهد در قرن پنجم با نقل از عسقلان و عقیب توسط دولتی ایجاد شد که آن بدعت را قرار دادند و با مرگ عاضد، آخرین پادشاه آنان منقرض شدند، کسی که اهل علم او را ترجیح می‌دهند زیر بن بکار است که در کتاب انساب قریش آن را ذکر نموده است و او عالم‌ترین مردم [به علم انساب] و مطمئن‌ترین آنها بود و او در آن کتاب ذکر کرده است که سر حسین به مدینه برده شد و در آنجا دفن شد، چرا که در آنجا قبر برادرش حسن علیه السلام و عموی پدرش عباس علیه السلام و پسرش علی (امام سجاد) و مانند آنها قرار دارد.

أبو الخطاب ابن دحیه در کتاب «العلم المشهور فی فضل الأیام والشهور» همانی را ذکر کرده است که زیر بن بکار از محمد بن حسن روایت کرده است، او با سر حسین آمد و بنی‌امیه دور عمرو بن سعید بودند و صدای فریاد را شنیدند و گفتند:

این چیست؟ گفته شد: این زنان بنی‌هاشم می‌باشند که وقتی سر حسین را دیدند گریه نمودند، او گفت: سر حسین بن علی رضی الله عنهما را بردم و نزد عمرو وارد شدم و گفتم: قسم به الله! دوست می‌داشتم که امیر المؤمنین مرا بر این کار قرار نمی‌داد.

این دحیه گفته است: این اثر دلالت دارد بر این که سر به مدینه برده شده است و روایت صحیح دیگری یکسان با آن وجود ندارد و زیبر داناترین اهل نسب و برترین علماء به این سبب است، گفته است: آنچه ذکر شده است که آن در عسقلان است و در مشهد آنجا موجود می‌باشد، چیزی باطل است و کسی که دارای کمترین عقل و ادراک باشد آن را قبول نمی‌کند و همچنین بنی‌امیه اگر با آنچه که با قتل و دشمنی و کینه ورزی آشکار کردند هیچگاه بر روی سر، مشهدی برای زیارت درست نمی‌کردند.

این و آنچه که بنی عبید در زمان پشت کردنشان و حلول هلاکشان و تعجیل ویرانی‌شان انجام دادند به ایام ملقب به قاسم عیسی بن ظافر بر می‌گردد و او کسی است که برای او خلافت را محکم کرد. [مجموع الفتاوی (۴/۵۱۰)]

ابن قیم گفته است: بنی هشام بن مغیره از پیامبر ﷺ اجازه گرفتند تا علی بن ابی طالب ﷺ با دختر ابوجهل ازدواج کند، او به این امر اجازه نداد و فرمود: «إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ» (مگر آن که اگر می‌خواهد، دختر مرا طلاق دهد و با دختر آنها ازدواج کند)؛ «فإنما فاطمة بضعة مني يريني ما رأها ويؤذيها ما آذاها إني أخاف أن تفتن فاطمة في دينها، وإني لست أحرم حلالاً ولا أحل حراماً، ولكن والله لا تجتمع بنت رسول الله وبنت عدو الله في مكان واحد أبداً» (فاطمه پاره‌ی تن من است کسی که با او صلح کند با من صلح کرده است و کسی که او را آزار دهد مرا آزار داده است، من از این می‌ترسم که فاطمه در دینش به فتنه بیافتد و بر من نیست که حلالی را حرام کنم و حرامی

را حلال کنم، ولی قسم به الله! دختر رسول الله با دختر دشمن الله در یک مکان واحد هرگز جمع نمی‌شوند).

و در لفظی دیگر آمده است: داماد خود را ذکر نمود و از او ستایش کرد و فرمود: «حَدَّثَنِي فَصَدَّقَنِي وَوَعَدَنِي فَوَقَّى لِي...» (با من سخن گفت و راست گفت و به من وعده نمود و وفا نمود...).

گفته است: در منع جمع نمودن بین فاطمه رضی الله عنها و دختر ابوجهل توسط علی علیه السلام حکمتی نو وجود دارد؛ زیرا زن با شوهرش در درجه‌ای نزدیک به یکدیگر هستند؛ اگر مرد در ذاتۀ دارای درجه‌ی عالی باشد و با آن زن ازدواج کند، این چنین است که زن نیز به ذاتۀ دارای درجه‌ی عالی به ذات خود و به همسر خود است و این شأن فاطمه و علی رضی الله عنهما می‌باشد، الله تعالی بین دختر ابوجهل و فاطمه رضی الله عنها درجه‌ی یکسانی قرار نداده است، نه به ذاتش و نه به تبعش و بین آنها فرق وجود دارد و ازدواج با او مانند ازدواج با سرور زنان جهان نه از روی شرع و نه از روی مقدار منزلت یکسان و نیکو نمی‌باشد و پیامبر ﷺ با سخنش به این امر اشاره دارد: «والله لا تجتمع بنت رسول الله و بنت عدو الله فی مکان واحد أبدا» (قسم به الله دختر رسول الله و دختر دشمن الله در یک مکان واحد هرگز جمع نمی‌شوند)؛ و این اشاره دارد که درجه‌ی او فرق می‌کند و با لفظ و اشاره‌ی خود آن را بیان داشته است. [زاد المعاد (۵/۱۰۷)]

دفاع و ستایش شیخ الإسلام از فرزندان علی بن ابی طالب

ستایش شیخ الإسلام از حسن و حسین رضی الله عنهما

شیخ الإسلام گفته است: حسن و حسین از بزرگترین اهل بیت وی بوده‌اند، همان گونه که در صحیح آمده است: عیایش را بر علی، فاطمه، حسن و حسین قرار داد، سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرُّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» (یا الله! آنان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور کن! و آنها را به شکلی شایسته پاک نما). [منهاج السنة (۴) | ۵۶۱]

شیخ الإسلام گفته است: حسین علیه السلام، کسی که قاتلش باید لعن شود، با مظلومیت برای خلافتش - یعنی خلافت یزید - شهید شد، ولی او به قتل وی فرمان نداده بود و رضایتمندی خود را از آن آشکار نکرد و کسی که او را کشت را یاری ننمود.

سر حسین علیه السلام به نزد عبیده الله بن زیاد برده شد؛ و او با ترکه‌ای بر آن می‌زد... و اما بردن او نزد یزید باطل است و اسناد آن منقطع است. [منهاج السنة (۸) | ۱۴۲]

گفته است: حسین علیه السلام روز دهم محرم سال شصت و یک به شهادت رسید. [منهاج السنة (۴) | ۳۵۸]

گفته است: اما مقتل حسین علیه السلام شکی نیست که او مظلومانه شهید شد، همان گونه که کسانی که شیبه او بودند، مظلومانه شهید شدند، قتل حسین علیه السلام نافرمانی از الله تعالی و فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله می‌باشد و کسی که او را بکشد یا بر کشتنش یاری کند و یا از آن راضی باشد، مصیبتی را بر مسلمانان چه از اهل وی و چه از غیر اهل وی وارد کرده است، او در حقیقت شهید شده است و حجت وی بالا رفته است و به منزلت والایی دست یافته است؛ او و برادرش به سعادت دست یافته‌اند که به آن نمی‌توان رسید مگر آن که به بلایی گرفتاری ایجاد شود و کسی از اهل بیت آنها به آنها نمی‌رسد؛ آن دو در خانه‌ی اسلام تربیت یافتند و در عزت و

امان بودند، یکی مسموم وفات نمود و دیگری مقتول، تا به منزلت سعادت‌مندان و زندگی شهداء دست یابند. [منهاج السنة (۴|۵۵۰)]

گفته است: در اسلام دیده نشده است که مسلمانان زنی هاشمی را دشنام دهند و نه زنی که از خانواده‌ی حسین^{علیه السلام} بود، بلکه وقتی داخل خانه‌ی یزید شدند، نوحه‌خوانی در آنجا برپا شد و آنان را اکرام نمود و به آنها اختیار داد که در نزد او باشند و یا به مدینه برگردند و آنها بازگشت به مدینه را انتخاب کردند، سر حسین نچرخید و این حوادثی است که در آن دروغ بافی‌هایی وجود دارد و در اینجا محل سخن گفتن از آن نمی‌باشد.

اما آنچه از اتفاقات و مجازاتهایی که با قتل حسین^{علیه السلام} صورت پذیرفت؛ شکی نیست که قتل حسین از بزرگترین گناهان است و انجام دهنده‌ی آن و راضی به آن و کمک کننده به آن مستحق مجازاتی از طرف الله تعالی است که کسی مستحق آن نمی‌باشد. [منهاج السنة (۴|۵۵۹)]

گفته است: سخن زهری که کسانی که در قتل حسین شرکت داشتند در دنیا مجازات شدند. این ممکن است؛ [زیرا] سریعترین مجازات‌ها، مجازات ستم است و ستم بر حسین^{علیه السلام} از بزرگترین ستمها می‌باشد. [منهاج السنة (۴|۵۸۶۰)]

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته است: مردم درباره‌ی قتل حسین^{علیه السلام} به سه دسته تقسیم شدند، دو طرف و راه وسط.

یکی از دو طرف گفته است: او به حق کشته شده است^۱، زیرا او می‌خواست مسلمانان را تقسیم کند و در جماعت اختلاف به وجود بیاورد؛ در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ به ثبت رسیده است که فرمود: «من جاءکم وأمرکم علی رجل واحد یرید أن یفرق جماعتکم فاقتلوه» (کسی که نزد شما آمد و به شما امر نمود تا [در تبعیت] مرد واحدی باشید، می‌خواهد در جماعت شما تفرقه ایجاد کند، پس او را بکشید).

گفته‌اند: حسین آمد و مسلمانان را به مردی واحد امر نمود؛ پس می‌خواست تا در جماعت تفرقه ایجاد کند و بعضی از آنها گفته‌اند: او اولین کسی است که در اسلام بر صاحبان امر خروج (قیام) نمود.

طرف دیگر می‌گویند: او امام واجب‌الاطاعتی است که امری از امور ایمان جاری نمی‌شود، مگر توسط وی و نماز جمعه و جماعت خوانده نمی‌شود مگر پشت

^۱ - سخنی که می‌گوید: حسین بن علی رضی الله عنهما با شمشیر پدر بزرگش کشته شده است سخنی خطا می‌باشد. ابن خلدون فی مقدمه‌اش گفته است: «اما حسین» وقتی فسق یزید بر تمامی اهل زمانش آشکار گشت، شیعیان اهل بیت در کوفه به او پیغام دادند که نزد آنها برود و امرش را برپا دارد؛ حسین» این گونه دید که باید به علت فسق یزید بر او قیام نماید، منهای این مسأله که او قدرت آن را نداشت ولی پنداشت که به علت اهل بیت و شوکت این قدرت را دارد... اما غیر از حسین» صحابه‌ای که در حجاز و همراه یزید در شام و عراق و تابعین آنها این گونه دیدند که نباید بر علیه یزید خروج نمود، زیرا اگر او فاسق باشد از او خون و خونریزی دیده نشده است؛ به همین دلیل از آن کوتاهی کردند و از حسین» تبعیت نکردند و همچنین عمل او را منکر و زشت ندیدند و او را گناهکار ندانستند زیرا او مجتهد بود و او اسوه‌ی مجتهدان بود... قاضی أبو بکر بن العربی مالکی در این باره اشتباه کرده است و در کتابش که آن را «العواصم والقواصم» نامیده است، آورده است حسین» با دین جدش کشته شد، و این غلط می‌باشد. المقدمة (۱۷۱)

سر کسی که او را یاری دهد و با دشمن جهاد نمی‌شود مگر به اجازه‌ی وی و مانند آن.

اما امت وسط و آنان اهل سنت هستند، نه اینچنین می‌گویند و نه آنچنان؛ بلکه می‌گویند: مظلومانه شهید شد و کشته شد؛ و امر امت را سرپرستی نمی‌نمود و آن حدیث درباره‌ی وی نمی‌باشد؛ وقتی فهمید که چه بلایی بر سر پسر عمویش مسلم بن عقیل آورده‌اند، طلب امر را ترک نمود و طلب نمود یا نزد پسر عمویش یزید برده شود یا به مرز اسلام و کفر رود [و در آنجا جهاد نماید] یا به سرزمینش [مدینه] بازگردد، ولی این امکان را به وی ندادند و از او طلب نمودند که اسیر شود و این برای وی واجب نبود. [متهاج السنة (۴/۵۵۴)]

گفته است: کسی که حسین علیه السلام را کشته باشد و یا بر آن کمک نموده باشد یا بر آن راضی باشد، بر او لعنت الله تعالی و ملائک و تمامی مردم وجود دارد و الله تعالی از او جایگزین و فدیهای را قبول نمی‌کند.

گفته‌اند: برای چه اهل بیت را دوست دارید؟ می‌گوییم: محبت آنها نزد ما فرض و واجب می‌باشد و برای آن اجر می‌بریم؛ نزد ما در صحیح مسلم به ثبت رسیده است که زید بن ارقم گفته است: رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای در غدیر که خم نامیده می‌شد و بین مکه و مدینه بود، ایراد نمود و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ» (من بین شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم، [یکی] کتاب الله) و کتاب الله را یاد نمود و بر آن تشویق نمود، سپس فرمود: «وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» (و عثرت اهل بیت من، شما را به اهل بیتم متذکر می‌شوم، شما را در اهل بیتم به الله متذکر می‌شوم).

به مقدم می‌گوییم: ما در نمازمان هر روز می‌گوییم: «اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم إنک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیم إنک حمید مجید» (یا الله! بر محمد و بر آل محمد صلوات بفرست همان گونه که بر آل ابراهیم صلوات فرستادی، همانا تو بسیار ستوده‌ی بسیار بزرگوار هستی و بر محمد و بر آل محمد برکت عطا فرما، همان گونه که بر آل ابراهیم برکت عطا فرمودی، همانا تو بسیار ستوده‌ی بسیار بزرگوار هستی).

مقدم گفت: پس چه کسی نسبت به اهل بیت بغض می‌ورزد؟

گفتم: کسی که به آنها بغض بورزد، بر او لعنت الله تعالی و ملائک و تمامی مردم وجود دارد و الله تعالی از او جایگزین و فدیهای را قبول نمی‌کند.

سپس به وزیر مغول گفتم: برای چه درباره‌ی یزید این گونه می‌گویید و این چنین می‌بینید؟

گفت: گفته‌اند که اهل دمشق ناصبی هستند.

با صدای بلند گفتم: کسی که آن را گفته است، دروغ بافته است و کسی که این را گفته است، بر او لعنت الله وجود دارد، قسم به الله! از اهل دمشق کسی ناصبی نیست و اگر بدانم که در بین آنها ناصبی وجود دارد و بر علی^{علیه السلام} ایرادی وارد می‌کند، مسلمانان بر علیه آنان قیام می‌کردند؛ ولی در گذشته‌ی دور از بنی امیه و از والیان بعضی سرزمین‌ها از بنی امیه دشمنی آنها با علی^{علیه السلام} نسبت داده شده است و آنان او را دشنام می‌دادند، اما امروزه احدی از آنها باقی نمانده است.

[مجموع الفتاوی (۴/۴۸۸)]

شیخ الإسلام گفته است: این چنین بود حسن^{علیه السلام} دائماً به پدر و برادرش توصیه می نمود که جنگ را ترک کنند و وقتی امر به وی واگذار شد، الله تعالی توسط وی بین دو گروه که با یکدیگر می جنگیدند، صلح برقرار نمود.

برای علی^{علیه السلام} در آخر امر روشن شد که مصلحت ترک جنگ بزرگتر از انجام آن است.

این چنین بود حسین^{علیه السلام} کشته نشد، مگر آن که مظلومانه شهید شد و طلب امیری را ترک کرده بود و طلب نمود که یا به سرزمینش [مدینه] بازگردد یا در مرز اسلام و کفر [با کافران بجنگد] یا این که به نزد کسی که امور مردم به وی سپرده شده است، برده شود. [منهاج السنة (۴/۵۳۵)]

گفته است: این گونه است که از طرف پسرش حسن بن علی رضی الله عنهما و دیگران کسانی که به آنها اعتراض نموده اند که چگونه کسی را که با علی جنگ کرد را کشتند و در ورثه ی وی کوچک و بزرگ وجود داشت و کوچکها بالغ نشده بودند؟

از طرف حسن^{علیه السلام} با دو جواب، جواب داد:

یکی از آنها: قتل او (کسی که با علی وارد جنگ شود) واجبی حتمی است، زیرا جنگ با علی^{علیه السلام} و امثالش از بزرگترین جنگها با الله تعالی و فرستاده اش^{صلی الله علیه و آله} و فساد بر روی زمین می باشد.

عده‌ای جواب داده‌اند که فقط قصاص بزرگان جایز است و آنها از اصحاب ابوحنیفه، مالک و احمد در یکی از دو روایت می‌باشد.

وقتی کشتن عمر، عثمان و علی علیهم‌السلام و مانند آنها در باب محاربه وارد می‌شود؛ نزد جمهور، محاربه شامل یاری رسان و شرکت کننده نیز می‌شود؛ به همین دلیل کسی که به قتل عمر علیه‌السلام نیز کمک کند حتی اگر فقط با زبان باشد، قتل او واجب می‌شود؛ و هر زمان کسی بود که از وی ذکر شده است که به قتل عمر بن خطاب علیه‌السلام کمک کرد. [منهاج السنة (۶/۲۸۴)]

ستایش شیخ الإسلام از علی بن حسین (امام سجاد)

گفته است: علی بن حسین از بزرگان تابعین بود و سرور آنها در علم و دین بود، علم را از پدرش و ابن عباس و مسور بن مخرمه و ابی رافع مولای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عایشه و ام سلمه و صفیه مادران مؤمنان و از مروان بن حکم و سعید بن مسیب و عبد الله بن عثمان بن عفان علیهم‌السلام آموخته بود...

یحیی بن سعید گفته است: او برترین هاشمی است که او را در مدینه دیده‌ام و محمد بن سعد در «الطبقات» گفته است: او ثقات امانت دار و دارای احادیث بسیار و بالا و والا می‌باشد.

حماد بن زید از یحیی بن سعید انصاری روایت کرده است که گفت: از علی بن حسین علیه‌السلام که برترین هاشمی بود که او را ملاقات کردم شنیدم که می‌گفت: ای مردم ما را از روی دوست داشتن اسلام دوست داشته باشید؛ دوست داشتن ما توسط شما همچنان ادامه می‌یابد تا جایی که عیبی بر ما می‌شود.

شیهه بن نعامه گفته است: علی بن حسین اتفاق نمی‌کرد؛ وقتی وفات نمود در حالی او را یافتند که به صد خانه در مدینه، پنهانی اتفاق می‌نمود و او دارای خشوع و صدقه دادن پنهانی بود و دیگر فضیلت‌هایی که شناخته شده است او از روی صلاحش و دینش از مجالس یزرگان دوری می‌نمود و با زید بن اسلم مولای عمر بن خطاب علیه السلام مجالست می‌کرد و از بهترین اهل علم و اهل دین از تابعین بود، به او گفته می‌شد: مجالس قومت را ترک کن و در اینجا مجلس برگزین، می‌گفت: مرد فقط در جایی می‌نشیند که صلاح قلب خود را در آن می‌یابد. [منهاج السنة (۴/۴۹)]

ابن قیم گفته است: علی بن حسین از برترین تابعین و اهل بیت بود، او نهی نمود که کسی بر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دعا نماید و برای این امر به حدیث [پیامبر صلی الله علیه و آله] استدلال نمود و آن حدیثی بود که وی از پدرش حسین علیه السلام از پدر بزرگش علی علیه السلام روایت نموده بود و او به معنای آن آگاه‌تر از آن گمراهان است و این چنین بود پسر عموی حسن بن حسن که شیخ اهل بیتش بود و کراهت می‌ورزید که شخصی اگر نیت رفتن به مسجد داشت، به نزد قبری برود و آن را محل بازگشتی قرار دهد.

شیخ ما گفته است: ببین چگونه این سنت از اهل مدینه و اهل بیت کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان از نظر خویشاوندی و همسایه بودن نزدیک بود، روایت شده است؛ زیرا نزد آنها از دیگران این عمل پلیدتر بود و آنان آن را بهتر حفظ کرده بودند. [إغاثة اللهفان (۱/۹۳)]

ستایش شیخ الإسلام از امام محمد باقر...

گفته است: این چنین بود ابو جعفر محمد بن علی (امام محمد باقر) که از بهترین اهل علم و اهل دین بود و او را باقر (شکافنده) نامیده‌اند چون علم را شکافت. [منهاج السنة (۴|۵۰)]

ستایش شیخ الإسلام از امام جعفر صادق

گفته است: جعفر صادق علیه السلام از بهترین اهل علم و اهل دین بود، علم را از پدر بزرگش یعنی پدر مادرش أم فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و از محمد بن منکدر و نافع مولای ابن عمر و زهری و عطاء بن ابی رباح و دیگران آموخت؛ از وی یحیی بن سعید انصاری و مالک بن انس و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و ابن جریج و شعبه و یحیی بن سعید قطان و حاتم بن اسماعیل وحفص بن غیاث و محمد بن اسحاق بن یسار حدیث روایت کرده‌اند.

همچنین عمرو بن ابی مقدم گفته است: وقتی به جعفر بن محمد نگاه می‌کنم، می‌فهمم که او از سلاله‌ی پیامبران است. [منهاج السنة (۴|۵۳)]

گفته است: همچنین بر جعفر صادق دورگه‌هایی بسته‌اند که کسی آنها را نمی‌داند مگر الله تعالی، حتی به وی احکام نجوم و رعود و بروق و قرع‌ای که در تقسیم کردن نزد ازام صورت می‌گیرد را نسبت داده‌اند و کتاب منافع سور القرآن و دیگر چیزهای را به او نسبت داده‌اند، مسائلی که علماء می‌دانند که جعفر علیه السلام از آنها پاک است و حتی انواعی از تفسیر قرآن که اسماعیلیه بر آن می‌باشند را به او نسبت داده‌اند، همان گونه که ابو عبدالرحمن سلمی در کتاب حقائق التفسیر قطعه‌ای از تفاسیر را که به او نسبت داده‌اند را بیان داشته است و آن از جهت تغییر دادن سخن از جای خود می‌باشد و تغییر دادن مقصود الله تعالی به مطالبی دیگر که منظور وی علیه السلام از آنها این گونه نبوده است.

هر صاحب علمی می‌داند که وی علیه السلام از این سخنان و دروغهایی که در تفسیر کتاب الله تعالی وجود دارد، پاک می‌باشد.

همچنین بعضی از کتابها را به وی نسبت داده‌اند که آنها رسائل إخوان الکدر نامیده شده‌اند و این در حالی است که این کتاب دویست سال بعد از جعفر صادق علیه السلام نوشته شده است، جعفر علیه السلام در سال صد و چهل و هشت هجری وفات یافت و این کتاب در زمان دولت عبیدیه باطنیه اسماعیلیه در زمان فرمانروایی آنها بر مصر، نوشته شده است و آن را در قاهره گروهی که می‌خواستند بین فلسفه و دین و تشیع یکسانی ایجاد کنند، آن عبیدیان کسانی بودند که ادعا می‌کردند از اولاد علی علیه السلام هستند و کسانی که علم نسب می‌دانند، می‌دانند که نسب آنها باطل است و جد آنها یهودی در باطن و ظاهر می‌باشد؛ و جد آنها را دیسانی از زرشتیان یافت که با زنی یهودی ازدواج کرده بود و پسر او ربیب مجوسی بود و به شوهر مادرش که مجوسی بود، نسبت داده می‌شد و آنان خود را به باهله‌ای که از موالی آنها بود خود را نسبت می‌دادند و ادعا می‌کردند که او از فرزندان محمد بن اسماعیل بن جعفر است، کسی که اسماعیلیه به وی نسبت داده می‌شود و ادعا می‌کردند که حق با آنها است و با شیعه‌ای اثنی عشری نمی‌باشد، اثنی عشری ادعا می‌کرد که امامت در دست موسی بن جعفر است و آنان ادعا می‌کردند امامت در دست اسماعیل بن جعفر می‌باشد.

امامان آنها در باطن ملحد و زندق بودند و در بزرگ منشی راه شر را انتخاب کرده بودند و از جنس اثنی عشری نبودند، ولی راه آنها در این مذاهب فاسد بود و به آنچه اثنی عشری آن را انجام می‌داد، نسبت داده شده بودند و مانند آنها بر نوعی دروغ از دروغها بودند؛ آنان فرعی ایجاد نمودند و بر آن افزودند تا جایی که الحاد را در آن وارد نمودند و آنان به مذاهب جهیمیه و قدریه و دیگر مذاهب منسوب می‌شوند.

این ملحدان از اسماعیلیه و نصیریّه^۱ و مانند آن خود را به علی (ع) نسبت داده‌اند و آنان طریقه و عشریه و غرباء بودند، آنان خود را به علی (ع) نسبت می‌دادند که علی (ع) از آن پاک می‌باشد، آن دزدان عشریه می‌پنداشتند که برای آنها کتابی از طرف علی (ع) وجود دارد و در آن علی (ع) اجازه داده است که آنها می‌توانند اموال مردم را بدزدند، همان گونه که یهود خیابره ادعا می‌کردند که برای آنها کتابی از علی (ع) وجود دارد که جزیه بر گردن آنها نمی‌باشد و یک دهم اموال خودشان مباح است و به مانند این اموری که مخالف اسلام است.

علماء اجماع دارند که تمامی این موارد دروغ بستن بر علی (ع) است و او پاکترین مردم در این مسائل می‌باشد. [منهاج السنه (۸/۱۳)]

شیخ الإسلام گفته است: أبو عبدالرحمن در حقائق التفسیر از جعفر بن محمد (ع) و امثال وی سخنان مأثور را روایت کرده است که هر اهل علمی می‌داند، آنها از دروغهایی است که بر جعفر بن محمد (ع) بسته شده است؛ بر جعفر (ع) دروغهایی را بسته‌اند که به کسی به غیر از وی چنین دروغهایی را بسته‌اند زیرا او دارای علم و دینداری بود که الله تعالی او را از دیگران جدا می‌کرد، او پدرش ابو جعفر و پدریزرگش علی بن حسین از بزرگان امامان علم و دین بودند و بعد از جعفر (ع) به مانند وی در اهل بیت یافت نمی‌شود؛ عده‌ی بسیاری از زنادقه و اهل بدعت خود را به سخنان وی منسوب داشته‌اند، حتی أصحاب رسائل إخوان الصفا خود را به وی نسبت داده‌اند... [مجموع الفتاوی (۱۱/۵۸۲)]

^۱ - استعمار فرانسه در سوریه فعالیت نمود و اسم این مذهب را از نصیریّه به علوی تغییر نام داد. (مترجم)

ستایش شیخ الإسلام از موسی بن جعفر (امام موسی کاظم)

گفته است: اما بعد، جعفر و موسی بن جعفر درباره‌ی آنها ابو حاتم رازی گفته است: ثقه و بسیار راستگو هستند و امامی از امامان مسلمان می‌باشند. [منهاج السنة (۴|۵۵)]

ستایش شیخ الإسلام از علی بن موسی (امام رضا)

از بزرگترین مشکلاتی که فرزندان حسین به آن مبتلا شده‌اند، منسوب شدن رافضه به آنان و بزرگداشت آنها و مدح آنها توسط آنان می‌باشد؛ آنان برای آنها مدحایی را انجام می‌دهند که مدح نیستند و چیزهایی را بر آنها ادعا می‌کنند که حجتی برای آن وجود ندارد و سخنانی از آنها ذکر می‌کنند که اگر کسی از فضیلت آنها با خبر نباشد [از آنان بیزار می‌شود] و رافضیان اموری را از آنها ذکر می‌کنند که به طعنه زدن شبیه‌تر می‌باشند تا به مدح نمودن؛ علی بن موسی علیه السلام دارای نیکی‌ها و بزرگواری‌های شناخته شده‌ای است که مدح آنها مناسب حال شایسته‌ی وی می‌باشد که توسط آن اهل معرفت او را می‌شناسند. [منهاج السنة (۴|۶۰)]

ستایش شیخ الإسلام از محمد بن علی (امام جواد)

گفته است: محمد بن علی جواد، از بزرگان بنی‌هاشم بود و او به بخشش و جوانمردی معروف بود و به همین دلیل جواد نامگذاری شده است او در حالی وفات یافت که جوان بیست و پنج ساله‌ای بود سال نود و پنج به دنیا آمد و سال بیست یا نوزده وفات یافت و مأمون همسر دخترش بود و سالانه یک میلیون

درهم برای او می‌فرستاد و معتصم او را به بغداد خواند و در آنجا وفات نمود.
[منهاج السنة (۴/۶۸)]

سخن درباره‌ی محمد بن حسن بن علی عسگری - مهدی رافضیان -

گفته است: محمد بن جریر طبری و عبدالباقی بن قانع و دیگران از اهل علم به انساب و تاریخ ذکر کرده‌اند که حسن بن علی عسگری نسل و عقبه‌ای نداشت.

امامیه که می‌پندارند برای او فرزندی وجود داشته است، ادعا می‌کنند که او داخل سردابی در سامرا شد در حالی که بسیار کوچک بود، از آنها گروهی می‌گویند: دو ساله بود و گروهی می‌گویند: سه ساله بود و گروهی می‌گویند: پنج ساله بود و اگر این امر حتمی و واجب وجود داشت با حکم الله تعالی به طور ثابت در نص قرآن و سنت و اجماع یافت می‌شد و کسی باید حضانت او را به گردن می‌گرفت مانند مادرش یا مادر مادرش و مانند آن از اهل حضانت، و مال او باید نزد کسی باقی می‌ماند که از آن محافظت کند و از طرف پدرش باید وصیت برای او باقی می‌ماند. و اگر وصیتی داشت که نزدیک به او باشد یا نیابت دارای قدرتی داشته باشد و او به علت فوت پدرش یتیم بوده است.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَابْتَئُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا﴾ [النساء: ۶] (و یتیمان را امتحان کنید تا به سن ازدواج برسند و اگر در آنها صلاحیت دیدید، اموال آنها را به آنان بازگردانید و آن را از روی اسراف و شتاب، قبل از آن که بزرگ شوند، نخورید) در اینجا معلوم می‌شود که جایز نیست که مال آنها به آنان برگردد تا این که به سن ازدواج برسند و صلاحیت آنها درک شود، همان گونه که الله تعالی در کتابش آن را بیان داشته است؛ چگونه ممکن است که کسی که مستحق است

که مال و بدنش مورد سرپرستی قرار گیرد، امامی برای تمام مسلمانان باشد و معصوم بوده و شخصی مؤمن نمی‌شود، مگر با ایمان آوردن به وی.

همچنین بر این اتفاق وجود دارد چه در بین کسانی که می‌گویند او وجود دارد و کسانی که عدم او را بیان می‌دارند که از او هیچ نفعی در دین و دنیا به شخصی نمی‌رسد و به احدی چیزی را آموزش نداده است و صفات خیر و صفات شری از او شناخته نشده است و هیچکدام از هدفهای امامت از او حاصل نمی‌شود و نه مصلحتی از مسائل امامت چه به طور خاص و چه به طور عام؛ و آن ضرری بر اهل زمین است بدون آن که نفعی از او وجود داشته باشد؛ مؤمنان توسط ایمان آوردن به وی سودی نمی‌برند و برای آنها لطف و مصلحت حاصل نمی‌شود، بر او دروغ می‌بندند و با دروغ بستن به وی عذاب می‌شوند؛ و آن را شری محض می‌دانند و خیری در آن وجود ندارد و آفریدن چیزی به مانند آن از فعل الله بسیار باحکمت و عادل نمی‌باشد.

اگر بگویند: به سبب ظلم مردم او از آنها غایب شده است.

اول گفته می‌شود: ظلم در زمان پدرانش نیز وجود داشت و آنان غیبت ننمودند.

دوم، گفته می‌شود: کسانی که به وی ایمان دارند بر روی زمین عدالت برقرار می‌کنند، پس چرا بعضی اوقات در نزد آنها اجتماع نمی‌کند و یا فرستاده‌ای را نزد آنها نمی‌فرستد تا چیزی از علم و دین را بیاموزند.

سوم، گفته می‌شود: برای او امکان دارد که در مکانهایی که شیعیان او قرار دارند پناه بگیرد، مانند کوه‌های شام که در آنها رافضیان عصیان‌گر وجود دارند و همچنین دیگر مکان‌هایی که عصیان‌گران وجود دارند.

چهارم، گفته می‌شود: وقتی به سبب ترسی که دارد نمی‌تواند مسأله‌ای از علم را بیان کند، در وجود وی لطف و مصلحتی وجود ندارد؛ این با آنچه که رسولان برای آن فرستاده شده‌اند تناقض دارد و دروغ می‌باشد؛ آنان رسالت را رساندند و برای هر کسی که به آنها ایمان آورد لطف و مصلحتی حاصل شد و آن از نعمتهای الله تعالی بر آنان بود، از این کسی که منتظر او هستند، لطفی حاصل نمی‌شود، مگر منتظر ماندن کسی که نخواهد آمد و در نتیجه‌ی آن حسرت و درد باقی می‌ماند و با علماء دشمنی می‌شود و دعایی صورت می‌گیرد که الله تعالی آن را مستجاب نمی‌کند، این در حالی است که آنها برای قیام نمودن و ظهور وی بیشتر از چهارصد و پنجاه سال است که دعا می‌نمایند^۱ و چیزی از آن حاصل نشده است و چنین عمری برای یکی از مسلمانان در امت محمد ﷺ طبق عرف و عادت دروغ می‌باشد؛ کسی شناخته نشده است که در دین اسلام به دنیا آمده باشد و صد و بیست سال عمر نموده باشد که کمتر از این عمر می‌باشد، به طور صحیح به ثبت رسیده است که پیامبر ﷺ در آخر عمرش فرمود: «أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» (آیا این شب را می‌بینید، آن صد سال بعد از آن خواهد بود در حالی که از کسانی که امروز بر روی زمین هستند، احدی باقی نمی‌ماند).

کسی که در آن سنی داشته است و مانند آن مطمئناً پیش از صد سال عمر نتموده است و این گونه بوده است که عمرها در آن زمان از این تجاوز نمی‌کرده‌اند؛ زمانهایی که بعد از آن آمده‌اند، اولاً تر به این عادت عمومی می‌باشند؛ عمر مردم در اغلب موارد، هر چه زمان گذشته است، کم شده است و آن عمرها زیاد نشده است؛ نوح (علیه السلام) در بین قومش، پنجاه سال کمتر از هزار سال باقی ماند و آدم (علیه السلام) هزار سال زندگی کرد، همان گونه که در حدیث صحیحی که ترمذی آن را روایت کرده است و صحیح دانسته است؛ عمر در آن زمان زیاد بوده است ولی امروزه

^۱ - این تاریخ در زمان حیات ابن تیمیه رحمه الله بوده است و حالا خیلی بیشتر از این می‌باشد. (مترجم)

بین شصت تا هفتاد سال می‌باشد و کمتر از عمر آنان بوده است، همان گونه که در حدیث صحیح به ثبت رسیده است.

حجت قرار دادن زندگی خضر علیه السلام دلیلی آوردنی باطل بر باطل می‌باشد؛ کسی که بقای خضر را قاتل شده است و آن چیزی که بر آن علمای محقق قرار دارند، این است که او وفات یافته است و از روی تقدیر بقایش از این امت نمی‌باشد. [منهاج السنة (۹۳|۴)]

بیان این امر که شیعیان تبعیت کننده‌ی حقیقی آل بیت نیستند

شیخ الإسلام گفته است: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «إني تارك فيكم ثقلين كتاب الله» (بین شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم) و بر کتاب الله تعالی تشویق نمود سپس فرمود: «وعترتي أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي» (و عترت اهل بیتم شما را درباره‌ی اهل بیتم به الله متذکر می‌شوم)، سه مرتبه آن را تکرار کرد.

مسلمانان را به آنان سفارش نمود و این در حالی است که آنان را امامانی قرار نداد که مسلمانان به آنها رجوع کنند؛ خوارج خود را به کتاب الله تعالی نسبت می‌دهند و شیعه خود را به اهل بیت نسبت می‌دهند و هر دوی آنها تبعیت کننده‌ی آن چیزی نیستند که خود را به آن نسبت می‌دهند؛ خوارج با سنت مخالفت نمودند که قرآن به تبعیت از آن امر نموده است و مؤمنانی را تکفیر می‌کردند که قرآن امر به دوستی با آنها را داده است، به همین دلیل سعد بن ابی وقاص این آیه را به آنها نسبت داد: «وَمَا يُضِلُّهُ إِلَّا الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَتَقَضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» [البقرة: ۲۶-۲۷] (و کسی توسط آن گمراه نمی‌شود، مگر فاسقان * کسانی عهد با الله را بعد از پیمان بستن با وی می‌شکنند و آنچه را که الله امر به وصل کردن آن داده است

را می‌شکنند و بر روی زمین فساد می‌کنند) از متشابهات قرآن تبعیت می‌کنند و آن را بر تأویلی غیر از تأویل صحیح آن قرار می‌دهند و در حالی است که شناختی از معنای آن ندارند و نه راسخ در علم هستند و نه تبعیت کننده از سنت و نه رجوع کننده به جماعت مسلمانان، کسانی که قرآن را می‌فهمند.

اما مخالفت شیعه با اهل بیت بسیار زیاد می‌باشد و در جای خود به آن پرداخته شده است. [مجموع الفتاوی (۱۳|۲۱۰)]

گفته است: تسلیم این امر نمی‌شوم که امامیه مذهب خود را از اهل بیت گرفته‌اند، نه اثنی عشری و نه غیر آنها؛ بلکه با علی^{علیه السلام} و امامان اهل بیت^{علیهم السلام} در تمامی اصول مخالفت نموده‌اند و در آن خود را از اهل سنت و جماعت جدا کرده‌اند، در توحید آنها و عدل آنها و امامت آنها؛ از علی^{علیه السلام} و امامان اهل بیت مطالبی به اثبات رسیده است که صفات الله تعالی و قدر و خلافت سه خلیفه‌ی دیگر را ثابت می‌کند و همچنین فضیلت‌های ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را به اثبات می‌رساند و تمامی این موارد با مذهب رافضیان تناقض دارد، این نقل به حد مستغیضه رسیده است که در کتب اهل علم موجود می‌باشد و از این نقلها از امامان اهل بیت با علمی ضروری ثابت می‌کند که رافضیان مخالف آنها هستند و با آنها موافقت نمی‌کنند. [منهاج السنة (۴|۱۷)]

این قیم گفته است: از رافضیان الحاد و کفر و طعن زدن به صحابه^{رضی الله عنهم} و حزب رسول الله^{صلی الله علیه و آله} و دوستان و یاران وی در قالب محبت به اهل بیت و تعصب داشتن بر آنها و دوستی با آنها وجود دارد. [إغاثة اللهفان (۲|۸۱)]

شیخ الإسلام گفته است: رافضیان ادعا نمی‌کنند که بر مذهب سلف هستند بلکه آنها جمهور سلف را تکفیر می‌کنند؛ رافضیان بر ابوبکر و عمر و عموم پیشی-

گیرندگان اولیه از مهاجران و انصار^۱ و کسانی که از آنها به نیکی تبعیت می‌کنند و بقیه‌ی امامان اسلام طعنه وارد می‌کنند، پس چگونه می‌پندارند که بر مذهب سلف هستند، ولی خود را منتسب به مذهب اهل بیت می‌دانند که دروغ و افترا بی بیش نیست. [مجموع الفتاوی (۴|۱۵۳)]

گفته است: از روی تعجب رافضیان ادعا می‌کنند که آل محمد علیه أفضل الصلاة والسلام را بزرگ می‌شمرند؛ آنان کمک نمودند که کافران به بغداد دار الخلافه بیایند تا این که کافران مسلمانان را آتقدر بکشند که کسی نمی‌تواند آن را بشمارد مگر الله تعالی و [آن کشته شدگان] از بنی‌هاشم و دیگر طوایف بودند در بغداد یک میلیون و هشتصد و هفتاد و اندی هزار کشته شدند و خلیفه‌ی عباسی کشته شد و زنان هاشمی و فرزندان هاشمی را اسیر کردند؛ بدون شک این بغض آل محمد ﷺ است و این عمل کافران بود که با کمک نمودن رافضیان صورت پذیرفت و آنان سعی می‌کنند که بیان کنند که بنی‌هاشم توسط یزید و امثال وی اسیر شده‌اند؛ عیبی را بر دیگران وارد می‌کنند که خود بر آن عیب قرار دارند. [متهاج السنة (۴|۵۹۳)]

گفته است: لفظ رافضی وقتی درست شد که زید بن علی بن حسین^۲ در زمان خلافت هشام را نپذیرفتند و ماجرای زید بن علی بن حسین ﷺ بعد از سال صد و بیست و یک و یا بیست و دو در اواخر خلافت هشام صورت پذیرفت.

^۱ - کسانی که آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه درباره‌ی آنها نازل شده است. (مترجم)

^۲ - زید بن علی بن حسین، همان زید پسر امام سجاد است که از او کتابی مشتمل بر فتوای فقهی و حدیث وجود دارد، احادیث آن کتاب به این صورت می‌باشد: از زید از پدرش (امام سجاد) از پدر بزرگش (امام حسین) از علی بن ابی طالب علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تمامی راویان این کتاب مورد تأیید تمامی مذاهب منتسب به اسلام هستند؛ ولی اهل سنت به این دلیل این کتاب را قبول نمی‌کنند که آن نزد آنها نگهداری نشده است، تبعیت از این کتاب در نزد شیعیان یمن

ابو حاتم بستی گفته است: زید بن علی بن حسین در کوفه در سال صد و بیست و دو کشته شد و بر چوب به دار کشیده شد و او از برترین اهل بیت و علمای آنان بود و شیعه خود را به او منسوب می‌دارد.

می‌گویم: در زمان قیام زید، شیعه به دو دسته‌ی رافضه و زیدیه^۱ تقسیم شدند، وقتی از او درباره‌ی ابوبکر و عمر سوال شد بر آنها رحمت فرستاد و عده‌ای از قوم او را نپذیرفتند (رفضوا) و او به آنها گفت: «رفضتمونی» (مرا نپذیرفتید) و به همین دلیل که آنها او را نپذیرفتند آنها را رافضی نامیدند و کسانی که او را پذیرفتند را شیعه زیدی نامیدند کسانی که به وی منسوب می‌باشند. [منهاج السنه (۱/۳۵)]

ابن قیم گفته است: احادیثی که رافضیان در فضایل علی علیه السلام درست کردند آنقدر زیاد بود که قابل شمارش نبود، حافظ ابو یعلی خلیلی در کتاب الإرشاد گفته است: رافضیان درباره‌ی فضیلت علی علیه السلام و اهل بیت حدود سیصد هزار حدیث ساخته‌اند.

موجود است و همچنین نزد آنها کتابی به نام مستند علی بن موسی الرضا وجود دارد که امام رضا علیه السلام آن را نوشته است، مطالبی که آنان از اهل بیت دارند نوشته و مکتوب می‌باشد و روایت و سخن نمی‌باشد و این در حالی است که این کسانی که از اصل شیعه تبعیت می‌کنند، صیغه، تقیه، چسباندن نمازها به هم مسح کردن پا در وضو و دیگر خرافاتی را که مذهب اثنی عشری دارا می‌باشد را قبول ندارند. (مترجم)

^۱ - این که به آنها زیدی گفته می‌شود منظور این نیست که آنها امامان دیگر را قبول ندارند، بلکه از امام رضا علیه السلام و دیگر اهل بیت نیز کتلهایی نزد آنها است، ولی چون اولین کسی که کتاب نوشته است زید پسر امام سجاد بوده است به آنها زیدی می‌گویند. (مترجم)

از این سخن دوری نکنید؛ اگر از آنچه نزد آنها است تبعیت کنید این امر را در نزد آنها خواهید یافت. [المنار المنیف (۱۰۸)]

شیخ الإسلام گفته است: سخن در این باره و مانند آن بسیار است؛ به سبب مقتل عثمان رضی الله عنه و قتل حسین رضی الله عنه و مانند آنها، فتنه‌های زیاد و دروغ‌گویی‌ها و تبعیت از هوای نفس در بین طوایف متقدمین و متاخرین واقع شده است و بر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه، انواع دروغهایی که شیعیان آنها بیان داشته‌اند به آنها نسبت داده شده است و عده‌ای نسبت به کسی که بغض داشتند مخصوصاً بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه بر آنان دروغ بستند؛ و این از بزرگترین دروغها و تبعیت از هوای نفس است درباره‌ی امیر علی بن ابی طالب رضی الله عنه سخنانی را گفته‌اند که علی رضی الله عنه از آنان پاک و بی‌زار می‌باشد و موجب به وجود آمدن بدعتها و تبعیت از هوای نفس و دروغهایی شدند که شرح آنها به طول می‌کشد.

از آن بدعتهایی که عده‌ی زیادی از متأخرین مرتکب شده‌اند، روز عاشورا می‌باشد و آن را زمانی برای ناراحتی قرار داده‌اند و در آن نوحه‌خوانی و بی‌تابی و ظلم به نفس و ظلم به چهارپایان قرار داده‌اند و به اولیاء الله دشنام می‌دهند و بر اهل بیت دروغ می‌بندند و منکرات و پلیدی‌های دیگری را انجام می‌دهند که در کتاب الله تعالی و سنت فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله و اتفاق مسلمانان از آن نهی صورت پذیرفته است.

حسین رضی الله عنه را الله تعالی با شهید شدن در این روز اکرام نمود و کسی را که او را به قتل رساند و یا کمک به قتل وی نمود و یا راضی از قتل وی بود را خوار نمود و در او الگویی نیکو در شهیدانی که بعد از او شهید شدند قرار داد؛ او و برادرش سرور جوانان اهل بهشت می‌باشند و آنان در عزت اسلام پرورش یافتند و آنچه از هجرت، جهاد و صبر بر آزار در راه الله تعالی بر اهل بیت او صورت گرفت به

کسی مانند آن نرسید؛ الله تعالى آن دو را با شهید شدن گرامی داشت تا کرامت آن دو را تکمیل نماید و درجه‌ی آن دو را بالا برد؛ کشته شدن او مصیبت بزرگی است و الله تعالى در هنگام مصیبت استرجاع را شرع نموده است آنجا که می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷] (بشارت بده به صابران * کسانی که وقتی مصیبتی به آنها می‌رسد، می‌گویند: ما برای الله هستیم و ما [در روز قیامت] به سوی او باز می‌گردیم * بر آنها از طرف پروردگارشان صلوات و رحمتی خواهد بود و آنان همان هدایت‌یافتگان هستند).

در صحیحین آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اللَّهُمَّ أَجِرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا أَجَرَهُ اللَّهُ فِي مُصِيبَتِهِ وَأَخْلَفَ لَهُ خَيْرًا مِنْهَا» (بنده‌ای نیست که مصیبتی به وی برسد و او در پس آن بگوید: ما برای الله هستیم و [در روز قیامت] به سوی او بر می‌گردیم؛ یا الله! در مصیبت من به من اجر بده و از پس آن برای من خیری بگذار! [اتفاقی نمی‌افتد] مگر آن که الله در آن مصیبت به وی اجر می‌دهد و از پس آن خیری برای او قرار می‌دهد).

چه سخنی نیکوتر از آن است که در اینجا از آن یاد شود و آن روایتی است که امام احمد و ابن ماجه از فاطمه دختر حسین ﷺ از پدرش حسین ﷺ روایت کرده است، در آن آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَصَابُ بِمُصِيبَةٍ فَيَذَكِّرُ مُصِيبَتَهُ وَإِنْ قَدِمَتْ فَيُحَدِّثُ عِنْدَهَا اسْتِرْجَاعاً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِثْلَهَا يَوْمَ أَصِيبُ» (مسلمانی نیست که به او مصیبتی برسد و او مصیبت را یاد کند، حتی اگر در قبل باشد و در آن زمان از الله تعالى استرجاع (همان ذکری که در قبل بیان شد) نماید،

^۱ - ابن ماجه (۱۶۰۰) و إسناده ضعيف جدا.

مگر آن که الله به مانند روزی که به وی مصیبت رسید، به او اجر می‌دهد. این حدیثی است که فاطمه دختر حسین علیه السلام روایت کرده است، همان کسی که به قتل رساندن وی را دیده بود.

دانسته می‌شود که با گذشت زمان مصیبتی که حسین علیه السلام دچار آن شد، یاد می‌شود؛ از نیکویی‌های اسلام این است که وقتی آن زمان می‌رسد، سنتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد و همان استرجاع است صورت گیرد و در مقابل، برای انسان اجری خواهد بود، مانند اجری که در آن روز مصیبت به مسلمانان رسید...

پس چگونه است که آن همراه باشد با ظلم به مؤمنان و لعنت کردن آنها و دشنام دادن آنها و کمک کرده شود به لجبازی و الحاد که دین آن را از فساد می‌داند و دیگر مواردی که کسی نمی‌تواند، آنها بشمارد، مگر الله تعالی...

بر ما واجب است که از آنچه پروردگارمان از قرآن و حکمت نازل فرموده است، تبعیت کنیم و خود را ملزم بدانیم که در راه مستقیم باشیم راه کسانی که الله تعالی به آنان نعمت داده است از پیامبران و صدیقان (بسیار راستگویان). [مجموع الفتاوی (۴/۵۱۴)]

گفته است: این طایفه‌ی رافضی بیشترین دروغ و ادعای علم پوشانده شده نزد آنها است و به همین دلیل، باطنیه و قرامطه نامگذاری شده است.

اینان کسانی هستند که گروه اولیه آنها در زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام خروج نمودند و ادعا کردند که به علوم و وصیت‌های خاصی اختصاص داده شده‌اند و این در حالی است که خواص صحابه از وی علیه السلام (در باره‌ی آن سوال می‌کردند و او به آنها نفی آن را جواب داد و وقتی این امر به وی رسید

برای مردم خطبه ایراد نمود و آن مسأله را از خودش نفی نمود، صاحبان کتب صحیح آن را تخریج کرده‌اند، همان طور که در صحیح آمده است که ابوجحیفه گفت: از علی^ع سوال کردم: آیا نزد شما چیزی غیر از قرآن وجود دارد، او گفت: خیر، قسم به کسی که دانه را می‌شکافد و موجودات زنده را فی البدایه خلق می‌کند، نزد ما چیزی نیست مگر قرآن، مگر فهمی از آن که الله آن را به مردی از کتابش می‌دهد و آنچه در این صحیفه است. گفتیم: چه در صحیفه است؟ عقل و آزاد کردن اسیر و این که مسلمانی به دست کافری کشته نمی‌شود.

لفظ بخاری این گونه است: آیا نزد شما چیزی از وی وجود دارد که در کتاب الله نمی‌باشد؟ گفت: خیر، قسم به کسی که دانه را می‌شکافد و موجودات زنده را فی البدایه خلق می‌کند، چیزی به ما آموزش نداده است مگر فهمی که الله آن را به مردی در قرآن عطا می‌فرماید.

در صحیحین از ابراهیم تیمی از پدرش - این از صحیح‌ترین اسناد بر روی زمین است - از علی^ع آورده است: نزد ما چیزی نمی‌باشد، مگر کتاب الله و این صحیفه از پیامبر^ص مدینه حرام است ما بین غیر تا نور.

در روایت مسلم آمده است: علی بن ابی طالب^ع برای ما خطبه ایراد نمود و گفت: کسی که بپندارد نزد ما کتابی باشد که آن را می‌خوانیم، جز کتاب الله و آنچه در این صحیفه است، گفت: صحیفه به نیام شمشیرش آویزان بود و دروغ است که بر روی کوهان شتر بود و آثاری از جراحت بر آن بود. و در آن آمده است به پیامبر^ص فرمود: مدینه حرام است ... تا آخر حدیث.

اما دروغها و اسراری که ادعا می‌کنند از جعفر صادق علیه السلام است: از بزرگترین دروغها می‌باشد، تا جایی که گفته شده است: هر کسی به اندازه‌ی جعفر علیه السلام دروغ بسته نشده است.

بر این امور کتاب جعفر نیز افزوده می‌شود که آنها ادعا می‌کنند که کتابی است که در آن حوادث از جعفر فرزند ماعز نوشته شده است و می‌پندارند که آن را بر پوستش نوشته است و همچنین کتاب «البطاقه» که این حلی ادعای آن را دارد و مانند او افرادی در مغرب و همچنین مثل کتاب الجدول فی الهلال و الهفت از جعفر علیه السلام و بسیاری احادیث در تفسیر قرآن و موضوعات دیگر. [مجموع الفتاوی (۷۹|۴)]

شیخ الإسلام گفته است: اهل کوفه دو طایفه بودند

گروهی رافضی و دوستی اهل بیت را بیان می‌داشتند و آنها در باطن مثل ملحدان و زنادقه بودند و جاهل بوده و از هوای نفس تبعیت می‌کردند.

و گروهی ناصبی که نسبت به علی علیه السلام و اصحابش بغض داشتند و این به خاطر جنگها و فتنه‌هایی که جاری شد بود.

در صحیح مسلم به ثبت رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در تقیف یک بسیار دروغگو و یک هلاک کننده خواهد بود.

بسیار دروغگو (کذاب) همان مختار بن ابی عبید تقفی است که دوستی اهل بیت و یاری آنها را بیان می‌داشت و عبیدالله بن زیاد امیر عراق را کشت کسی که

لشگری که برای حسین بن علی رضی الله عنهما تجهیز نموده بود، سپس شروع به دروغگویی نمود و ادعای پیامبری کرد و این که جبرئیل (علیه السلام) بر وی نازل می‌شود. وقتی به یکی از دو نفر این عمر و ابن عباس (علیه السلام) گفتند: مختار بن ابی عبید می‌پندارد که بر وی [وحی] نازل می‌شود، او گفت: الله تعالی راست گفته است که می‌فرماید: «هَلْ أَتَيْتُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۖ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» [الشعراء: ۲۲۱-۲۲۲] (آیا شما را مطلع سازم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ نازل می‌شوند بر هر دروغگوی بسیار گناه‌کار) به دیگری گفتند: مختار می‌پندارد که بر وی وحی می‌شود، او گفت: همانا الله تعالی راست گفته است که می‌فرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» [الانعام: ۱۲۱] (و همانا شیاطین بر دوستانشان وحی می‌کنند تا با شما وارد جدل شوند).

اما هلاک کننده، حجاج بن یوسف ثقفی است، از علی (علیه السلام) و اصحابش منحرف شده بود و از ناصبی‌ها بود و این در حالی بود که اول رافضی بود و این رافضی دارای شدیدترین دروغگویی و افترا بستن و الحاد در دین بود؛ او نیز ادعای پیامبری نمود، او شدیدترین مجازات را برای کسی که بر علیه سلطانش قیام می‌نمود، اجرا می‌کرد از کسی که امیرش عبد الملک بن مروان را متهم می‌ساخت، انتقام می‌گرفت و بین این دو گروه در کوفه فتنه‌ها و جنگ رواج داشت؛ حسین بن علی رضی الله عنهما روز عاشورا کشته شد و قتل او توسط گروهی ظالم و ستمگر صورت پذیرفت، الله تعالی حسین (علیه السلام) را با شهادت گرامی داشت، همان گونه که توسط شهادت اهل بیت او را اکرام فرمود، توسط شهادت، حمزه، [عمویش] جعفر و پدرش علی (علیه السلام) را اکرام نمود و در نتیجه‌ی شهادت الله تعالی منزلت او را بالا برد و درجه‌ی او را رفیع ساخت؛ او و برادرش حسن (علیه السلام) سرور جوانان بهشت هستند و به منازل بالایی دست یافته‌اند که به آنها نمی‌توان رسید مگر با گرفتار شدن به بلا.

همان گونه که وقتی از پیامبر ﷺ سوال شد: کدامیک از مردم دارای بلا کشیدن شدیدتری هستند؟ فرمود: «الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا أَمْثَلُ مِنَ النَّاسِ يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ فَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ صَلَابةٌ زِيدَ فِي بَلَائِهِ وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ خُفِّفَ عَنْهُ وَمَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّى يَمْشِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ لَيْسَ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ» (پیامبران سپس صالحان، سپس هر که در بین انسانها به آنها شبیه‌تر باشد، شخص بر اساس دینش مبتلا می‌گردد، اگر در دینش محکمی داشته باشد، بلای او زیاد می‌شود و اگر در دینش نازکی داشته باشد، به او تخفیف داده می‌شود، همچنان بنده دچار بلا می‌شود تا این که بر روی زمین راه می‌رود در حالی که خطایی برای وی وجود ندارد [و همدی آنها بخشیده می‌شود]). ترمذی و دیگران آن را روایت کرده‌اند.

حسن و حسین رضی الله عنهما در قبل، از طرف الله تعالی برای آنها منزلتعالی قرار داده شده بود و برای آنها بلایی نازل شد که برای سلف پاک آن دو نازل شده بود؛ آن دو در عزت اسلام به دنیا آمدند و در عزت و کرامت تربیت یافتند و مسلمانان آنان را به بزرگی می‌شناختند و به آنها احترام می‌گذاشتند و وقتی پیامبر ﷺ وفات نمود آنان به سن تمیز نرسیده بودند؛ نعمتی که الله تعالی برای آن دو قرار داد، ابتلایی بود که آن دو را به اهل بیتشان ملحق نماید، همان گونه که برتر از آن دو را مبتلا ساخت؛ علی بن ابی طالب ﷺ از آن دو برتر بود و با شهادت کشته شد، با کشته شدن حسین ﷺ فتنه‌هایی بین مردم ایجاد شد، همان گونه که کشته شدن عثمان ﷺ از بزرگترین اسبابی بود که باعث ایجاد فتنه بین مردم شد و به سبب آن بین امت تا به امروز فرقه‌گری ایجاد شد...

وفات پیامبر ﷺ از بزرگترین سبب‌هایی بود که توسط آن عده‌ی زیادی از مردم به فتنه افتادند و از اسلام مرتد شدند؛ الله تعالی ابوبکر صدیق ﷺ را برپا داشت و توسط آن ایمان را ثابت نمود و امر را به همان شکلی که بود، برگرداند، اهل رد به همان چیزی برگشتند که بر آن بودند و اهل ایمان به دینی اقرار نمودند که از

قبل در آن وارد شده بودند و الله تعالی در وی قدرت، جهاد و شدت بر دشمنان الله تعالی قرار داد؛ در مقابل دوستان الله تعالی نرمی نمود که استحقاق او و دیگران بود که او خلیفه (جانشین) رسول الله ﷺ باشد.

سپس عمرؓ خلافت نمود و بر کافران زرتشتی و اهل کتاب چیره گردید و اسلام را عزت بخشید و شهرها را بنا نهاد و عطا نمودن را واجب کرد و دیوان را وضع نمود و عدالت را نشر داد و سنت را برپا داشت و اسلام در آن زمان چیره شد و این تصدیق این سخن الله تعالی می باشد: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [الفتح: ۲۸] (او کسی است که فرستاده اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمامی روشها (آیین ها) چیره گرداند و الله برای شاهد بودن کافی است).

همچنین این سخن الله تعالی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [التور: ۵۵] (الله به کسانی از شما که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند، وعده فرموده است که آنان را جانشینانی بر روی زمین قرار می دهد، همان گونه که نفرات قبل از شما را جانشین نمود و دینشان را که برای آنها پسندیده است پابرجا و برقرار خواهد ساخت و بعد از ترسیدنشان آن ترس را به امنیت تبدیل خواهد فرمود [و] مرا بندگی و پرستش کنید و ذره ای به من شرک نوزید).

همچنین این سخن پیامبر ﷺ که فرموده است: ﴿إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُتُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (اگر کسری هلاک شود بعد از او کسرایی نخواهد بود و اگر قیصر هلاک شود، بعد از او قیصری نخواهد بود و قسم به کسی که جان من در دست اوست، گنجهای آن دو را در راه الله انفاق خواهید نمود).

عمر رضی الله عنه کسی بود که گنجهای آن دو را اتفاق نمود و دانسته شد که آنان را در راه الله تعالی اتفاق نمود، او خلیفه‌ی راشد (راه یافته) و هدایت شده‌ای بود، سپس امر [حکومت] را به شورای شش نفره سپرد و مهاجرین و انصار بر این اتفاق نمودند که عثمان رضی الله عنه در حالی که رغبتی به آن نداشت و ترسی نداشت تا آنان را بترساند، انتخاب شود و تمامی آنها از روی میل و بدون اجبار با او پیمان بستند و در روزهای آخر عمرش سبب‌های شرعی ایجاد شد که در آن اهل علم، جاهل و دشمنی وجود داشتند و همچنان به فتنه ادامه دادند تا این که این خلیفه مظلومانه شهید شد و این در حالی بود که سببی وجود نداشت که قتل او را مباح سازد و صوری بود که تقاضای پاداش داشت و با مسلمانی وارد جنگ نشد.

وقتی وی رضی الله عنه کشته شد، قلبها تفرقه پیدا کردند و طوفانهای بلا عظمت یافتند و اشرار چیره گشتند و اهل خیر ذلیل شدند و فتنه‌ای ایجاد شد که توانایی مقابله با آن نبود و ناتوانی از خیر صلاح همان چیزی است که کسانی که فتنه را ایجاد می‌کنند، آن را دوست دارند؛ مسلمانان با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیعت نمودند و او در آن زمان شایسته‌ترین شخص برای خلافت بود و برترین کسی بود که باقی مانده بود، ولی این در حالی بود که هیزم در آتش فتنه قرار داده شده بود و جماعت نظمی نداشتند و خلیفه و بهترینهای امت بر آن چیزی نبودند که خیر را از آنها می‌خواستند، گروه‌ها وارد تفرقه و فتنه شدند و در این زمان بود که خوارج درست شدند و این در حالی بود که دارای نمازهای بسیار و روزه‌ها و تلاوتهای بسیار قرآن بودند و با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و کسانی که همراه او بودند وارد جنگ شدند؛ به اذن امر الله تعالی و فرستاده‌اش آنها را کشت تا این که این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت کند، آنجا که با سخنش آنان را توصیف نمود: «يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ وَقِرَاءَتَهُ مَعَ قِرَاءَتِهِمْ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ أَيْنَمَا لَقِيَتْهُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ فَإِنْ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرٌ عِنْدَ اللَّهِ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (نماز هر کدام از شما توسط نماز آنها تحقیر می‌شود و روزه‌ی هر کدام از شما از روزه‌ی آنها و قرائت هر کدام از شما از قرائت آنها، قرآن را قرائت می‌کنند در

حالی که از حنجره‌ی آنها عبور نمی‌کند [و به قلبشان اثر نمی‌کند] از اسلام دور می‌شوند، همان گونه که تیر از کمان دور می‌شود هر کجا که آنان را دیدید آنها را بکشید، زیرا در قتلشان اجری نزد الله در روز قیامت برای کسی که آنان را بکشد وجود دارد).

همچنین فرموده است: «تمرق مارقة علی حین فرقة من المسلمین یقتلهم أُولی الطائفتین بالحق» ([گروهی] مثل تیر جدا شده از کمان، از دین دور می‌شوند، فرقه‌ای از مسلمانان آنان را می‌کشند، آنها برتر در دو گروه، از روی حق می-باشند). در صحیحین آن تخریج شده است.

این حروری‌ها همان مارقه(کسانی که مانند آن که تیر از کمان دور می‌شود از اسلام دور می‌شوند) بودند و بین مؤمنان تفرقه و جنگی پیش آمد که آنان را از ایمان خارج نمی‌کند، همان گونه که الله تعالی می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفَاتِلُوا آلِي تَبَغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ﴿٩١﴾» [الحجرات: ٩-١٠] (اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، بین آنها صلح برقرار کنید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کرد، با آن گروهی که متجاوز است وارد جنگ شوید تا این که به امر الله باز گردد، پس هرگاه بازگشت، با عدالت بین آنها صلح برقرار کنید و عادل باشید که الله عادلان را دوست می‌دارد ﴿٩٠﴾ جز این نیست که مؤمنان برادر یکدیگرند، پس بین برادران صلح برقرار کنید).

الله سبحانه و تعالی بیان می‌دارد که به همراه جنگ کردن با یکدیگر و تجاوز نمودن بعضی بر بعضی دیگر، مؤمنان برادر هستند و امر فرموده است که بین آنها صلح برقرار کنید؛ و اگر یکی از آنها بعد از آن تجاوز کرد، باید با فرقه‌ی متجاوز

جنگ صورت گیرد و امر فرموده است که در ابتدا با آنها وارد جنگ شوید [بلکه این وارد جنگ شدن بعد از متجاوز شدن آنها است].

پیامبر ﷺ باخیر فرموده است که بین دو طایفه‌ی که با هم وارد جنگ می‌شوند (جنگ صفین) طایفه‌ای حق است که با مارقه وارد جنگ می‌شود. پس این علی ابن ابی طالب ﷺ و کسانی که با وی بودند، همان کسانی بودند که با مارقه وارد جنگ شده بودند؛ این سخن پیامبر ﷺ دلیلی بر این است که آنها از معاویه ﷺ و همراهانش به حق نزدیکتر بودند و این در حالی است که هر دو گروه مؤمن بودند.

سپس عبدالرحمن بن ملجم از آن مارقینی بود که علی ﷺ را به قتل رساند و علی ﷺ به گرامی داشتی از طرف الله تعالی و رضایتمندی وی، به شهادت رسید، در این هنگام بود که صحابه ﷺ با حسن ﷺ بیعت نمودند و در این هنگام بود که فضیلت وی را که رسول الله ﷺ از آن خیر داده بود، آشکار شد، آنجا که فرموده است: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (این پسر من سروری است و باشد که الله توسط او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید).

او از مقام امیری پایین آمد و الله تعالی توسط او بین دو گروه صلح ایجاد نمود و این از مدح و ستایش پیامبر ﷺ از وی می‌باشد و دلیلی بر این است که صلح برقرار کردن بین آنها چیزی است که الله تعالی و فرستاده‌اش آن را دوست می‌دارند و ستایش می‌کنند.

سپس او وفات نمود و به کرامت الله تعالی و رضایتمندی وی رسید و گروه‌هایی برای حسین ﷺ نامه نوشتند و به او وعده دادند که اگر قیام نماید او را یاری و

کمک می‌نمایند؛ ولی آنان این گونه نکردند و وقتی حسین علیه السلام پسر عمویش را نزد آنها فرستاد، پیمان شکنی کردند و به عهدشان وفا نکردند و دشمن او را بر علیه او یاری نمودند و با او وارد جنگ شدند.

کسانی که حسین علیه السلام را دوست می‌داشتند، مثل ابن عباس و ابن عمر و دیگران علیهم السلام به او توصیه نمودند که نزد آنها نرود و [پیمان] آنها را قبول نکند و این گونه دیدند که خارج شدن او از مدینه مصلحت نمی‌باشد و تا آنجا که ممکن بود او را از آن کار باز داشتند، ولی امر صورت پذیرفت و امر الله تعالی بر اساس تقدیرش انجام شدنی است.

وقتی حسین علیه السلام از مدینه خارج شد و دید که امور تغییر کرده است، از آنان طلب نمود که برگردد [به مدینه] یا این که در مرزهای اسلام و کفر [برای جنگ با کافران برود] یا این که نزد پسر عمویش یزید برده شود و آنان او را از این امور منع نمودند و فقط به او اجازه دادند تا اسیر شود، با او وارد جنگ شدند و او با آنان وارد جنگ شد و او و گروهی که همراه او بودند را مظلومانه شهید نمودند، شهادتی که الله تعالی توسط آن، آنها را گرمی داشت و او را به اهل بیت پاک و طاهرش ملحق نمود و توسط آن کسانی که به او ظلم نمودند و بر حق وی تجاوز نمودند را خوار نمود و توسط آن شری بین مردم بر آنان واجب نمود.

گروه‌هایی جاهل و ظالم ایجاد شد: گروهی ملحد و منافق و گروهی ستمگر که دوستی و موالات اهل بیت را اظهار می‌کنند و روز عاشورا را روز غم و اندوه قرار می‌دهند و در آن نوحه سرایی می‌نمایند و شعائر جاهلیت را مانند زدن بر صورت و پاره کردن گریبان و عزاداری کردن به مانند جاهلیت قبل از اسلام را چیره می‌گردانند... [الفتاوی الکبری (۱/۲۰۷)]

شیخ الإسلام گفته است:

مهدی کسی که پیامبر ﷺ ما را از او با خبر نموده است، اسمش محمد بن عبدالله است و نه محمد بن حسن، از علی ﷺ روایت شده است که گفت: او از فرزندان حسن بن علی است و نه از فرزندان حسین بن علی.

احادیث مهدی معروف هستند و آنها را امام احمد، ابوداود و ترمذی و دیگران روایت کرده‌اند، مانند آن که عبدالله بن مسعود ﷺ آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لو لم یبق من الدنیا إلا یوم لظول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیہ رجلاً من اهل بیثی یواطیء اسمه اسمی واسم ائیه اسم ائی یملا الأرض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً» (اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد، الله آنقدر آن روز را طولانی می‌کند تا این که مردی از اهل بیت مرا مبعوث گرداند، [آن مرد] اسمش اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من، زمین را سراسر عدل و داد می‌کند کما آن که سراسر ظلم و ستم شده است). [منهاج السنة (۴|۹۵)]

ابن قیم گفته است: مردم درباره‌ی مهدی به چهار گونه تقسیم شده‌اند:

یکی از آنها: او مسیح پسر مریم است و مهدی حقیقی او می‌باشد...

در سنت صحیح از پیامبر ﷺ آمده است که او بر مناره‌ی سفید شرقی در دمشق نزول می‌کند؛ به کتاب الله حکم نموده و با یهودیان و مسیحیان وارد جنگ می‌شود و جزیه را برقرار می‌کند و هلاک شدن ملتها در زمان وی است.

صحیح این است که گفته شود که مهدی به غیر از وی وجود ندارد، حتی اگر مهدی شخصی غیر از وی باشد، همان گونه که گفته می‌شود، علمی نیست مگر آنچه سود می‌دهد و مالی نیست مگر آن که آبروی صاحب آن را حفظ کند و همان طور که در صحیح آمده است که گفته می‌شود که مهدی فقط عیسی بن مریم است، یعنی هدایت یافته‌ی معصوم به طور کامل او می‌باشد.

قول دوم: مهدی کسی است از بنی عباس و زمان او تمام شده است...

قول سوم: او مردی است از اهل بیت پیامبر ﷺ از فرزندان حسن بن علی رضی الله عنهما که در آخر زمان قیام می‌کند و این در حالی است که زمین سراسر ستم و ظلم شده است و آن را پر از عدل و داد می‌نماید و اکثر احادیث دلالت بر این حدیث دارند.

در این که از فرزندان حسن ﷺ است رازی ناژک بینانه وجود دارد، حسن ﷺ همان کسی بود که خلافت را برای الله تعالی ترک نمود و در نتیجه الله تعالی مهدی را از فرزندان او قرار داد تا خلافت حق را در حالی برپا کند که متضمن عدلی می‌باشد که زمین را می‌پوشاند و این سنت الله تعالی درباره‌ی بندگان می‌باشد، به این شکل که شخصی برای الله تعالی چیزی را ترک می‌کند و الله تعالی برتر از آن را به فرزند وی می‌دهد و این بر خلاف حسین ﷺ است؛ او برای آن کوشش نمود و برای آن جنگید ولی به آن دست نیافت، والله أعلم .

ابو نعیم از ابی سعید خدری ﷺ آورده است که رسول الله ﷺ فرمود: «یخرج رجل من أهل یثیٰ یعمل بستیٰ وینزل الله له البرکة من السماء ، و یتخرج له الأرض برکتها ، ویملا الأرض عدلاً کما ملئت ظلماً ، و یعمل علی هذه الأمة سبع سنین ، وینزل بیت المقدس» (مردی از اهل بیت من قیام می‌کند به سنت من عمل می‌-

نماید و الله برای او از آسمان برکت را نازل می‌فرماید و زمین برای او برکتش را خارج می‌نماید، زمین را سراسر عدل می‌کند، کما آن که سراسر ظلم شده است و بر این امت هفت سال حکمرانی می‌کند و بر بیت المقدس فرود می‌آید).

همچنین ابو امامه رضی الله عنه آورده است: رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای ایراد فرمود و دجال را در آن یاد نمود و فرمود: «فتنفی المدينة الخبیث کما ینفی الکبیر خبیث الحدید . ویدعی ذلک الیوم یوم الخلاص» (مدینه خبیث را از خود دفع می‌کند همان گونه که دم آهنگری خبائث را از آهن دفع می‌کند و به آن روز، روز خلاصی گفته می‌شود). ام شریک گفت: عرب در آن روز ای رسول الله! کجا هستند؟ فرمود: «هم یومئذ قلیل . وجلهم ببیت المقدس وإمامهم المهدی رجل صالح» (آنها در آن روز کم می‌باشند و در بیت المقدس اجلال می‌شوند و امام آنها مهدی مردی صالح است).

همچنین عبد الله بن عباس رضی الله عنهما آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لن تهلك أمة أنا فی أولها وعیسی ابن مریم فی آخرها والمهدی فی وسطها» (هرگز امتی هلاک نمی‌شود که من اول آن هستم و عیسی بن مریم آخر آن است و مهدی در وسطش).

این احادیث اگر در اسناد آن ضعف و غریب بودن وجود داشته باشد، قسمتی از آن قسمتی دیگر را تقویت می‌کند و بعضی از آن بعضی دیگر را قدرت می‌دهد و این اقوال اهل سنت و جماعت است.

اما قول چهارم که برای رافضیان امامیه است و آن این است که مهدی همان محمد بن حسن عسگری است و برای آن انتظار کشیده می‌شود از فرزندان حسین بن علی رضی الله عنهما است و نه از فرزندان حسن رضی الله عنه، در شهرها حاضر است

و از چشمها غایب است عصا را ارث می‌برد و فضا را به پایان می‌رساند، در کودکی قبل از پانصد سال پیش داخل سردابی در سامراء شد؛ و بعد از آن، چشمی او را ندیده است و از او خبری حس نشده است و اثری از او باقی نمانده است و آنان هر روزه بر درب سرداب انتظار او را می‌کشند و فریاد بر می‌آورند که ای مولای ما! قیام کن!... سپس با ناامیدی و بی‌تصییی باز می‌گردند و این عادت آنها و عادت او می‌باشد.

چه نیکو گفته است شاعر:

ما آن للسرداب أن یلد الذی ... کلمتموه بجهلکم ما أنا

فعلی عقولکم العفاء فإنکم ... ثلثتم العناء والغیلا

آنان عاری بر بنی آدم می‌باشند و باعث مسخره‌ی هر عاقلی هستند

مهدی المغاریه محمد بن تومرت؛ او مردی بسیار دروغگو و ظالم و متغلب و باطل بود، پادشاهی ظالم و فریبکار بود که قتل جانها را حلال کرده بود و حریم مسلمانان را مباح ساخته بود و فرزندان آنان را اسیر می‌کرد و مالهای آنان را می‌گرفت و شری بر امت بود که بسیار از حجاج بن یوسف شروتر بود.

اصحابش قبرهای دست جمعی در زمین درست می‌کردند و به آنها امر می‌کرد تا به مردم بگویند: او مهدی است که پیامبر ﷺ به آن بشارت داده است، سپس شبانه نیز از آنها دست بردار نبود تا مبدا بعد از آن، او را دروغگو خطاب کنند، اصحابش را «موحدین» نام گذاشت، کسانی که جهمیه بوده و صفات پروردگار

و سخن گفتن او و علوی بر مخلوقاتش و استقرار داشتن بر عرشش و این که مؤمنان با چشمانشان او را در روز قیامت می‌بینند را نفی می‌کردند و کشتن هر کس از اهل علم و ایمان که با او مخالفت می‌کرد را مباح می‌دانست و به مهدی معصوم نامیده می‌شد.

سپس مهدی ملحدی دیگر قیام کرد که همان عبید الله بن میمون قلاح بود؛ پد بزرگش یهودی بود و از خانه‌ای مجوسی بود، تا توانست بر اهل بیت دروغ و افترا بست و ادعا می‌کرد او مهدی است که پیامبر ﷺ به آن بشارت داده است، پادشاهی متغلب بود و کار او بالا گرفت و فرزندان ملحد و منافقش را که بزرگترین مردم در دشمنی با الله تعالی و فرستاده‌اش بودند را بر سرزمین‌های مغرب، مصر، حجاز و شام ولایت داد و غربت اسلام شدت یافت و سختی و مصیبت توسط آنها بر مسلمانان وارد شد و آنان ادعای الهی بودن داشتند و ادعا می‌کردند که در دین باطنی است که با ظاهر آن مخالفت می‌کند.

آنان پادشاهان قرامطی باطنیه و دشمنان دین بودند و خود را با رافضه گری و از روی دروغ به اهل بیت نسبت می‌دادند و شبیه به دین اهل الحاد بودند و به آن روی کردند، امر آنها ادامه یافت تا آن که الله تعالی امت را از آنها نجات داد و اسلام را با صلاح الدین یوسف ابن ایوب نصرت داد؛ ملت اسلام و سرزمین‌های اسلامی را از آنان نجات داد و دار الاسلام بودن مصر را بعد از آن که در زمان آنها دار نفاق و الحاد شده بود را به آنها برگرداند.

منتظر آنها این است که آنها مهدی دارند^۱ و تبعیت کنندگان از این تومرت نیز برای آنها مهدی وجود داشت و رافضیان اثنی عشری نیز برایشان مهدی وجود دارد.

تمامی این فرقه‌های ادعای داشتن مهدی ستمگر و مستبد هستند و غیر ممکن و دست نیافتنی می‌باشند به این که او امامی معصوم است، مهدی است که شناخته شده است و پیامبر ﷺ به آن بشارت داده است و به قیام او خبر داده است و آنان منتظر او می‌باشند، همان گونه که یهودیان منتظر قائمی هستند که در آخر زمان قیام کند و توسط آن سخن آنان بالا رود و دین آنها برپا داشته شود و آنان را بر تمامی امتهای پیروز گردانند.^۲

مسیحیان منتظر مسیح هستند که قبل از روز قیامت می‌آید و دین مسیحیت را برپا می‌دارد و بقیه دینها را باطل می‌کند؛ در اعتقاد آنها آمده است که مسیح که همان معبود و پرستش شونده‌ی برحق است و از جوهر پدرش [الله تعالی] می‌باشد بر طامینا نزول می‌کند و می‌گویند: او آماده است تا قبل از روز قیامت بیاید؛ ملتها در انتظار امام قائمی که در آخر زمان می‌آید سه دسته هستند، منتظران یهودی که منتظر دجالی هستند که فقط هفتاد هزار از یهود اصفهان از او تبعیت می‌کنند و در «المسند» از پیامبر ﷺ آمده است: «أكثر أتباع الدجال اليهود والنساء» (اکثر تبعیت کنندگان از دجال یهودیان و زنان می‌باشند).

^۱ - محمد علی باب نیز ادعای مهدویت کرد که بعد از زمان این تیمیه بوده است، او نیز در حالی که بهائیان ادعای امروزی بودن و دمکراسی را دارند، گفته بود: اگر کسی مرا قبول نکرد او را بکشید! برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب ماجراهای باب و بهاء نوشته‌ی مصطفی حسینی طباطبایی رجوع کنید که کتابی مستند می‌باشد و در سایت کتابناک موجود است. (مترجم)

^۲ - برای اطلاعات بیشتر و استنادی که وجود دارد، می‌توانید به کتاب مهدی موعود یا مهدی موهوم در سایت www.aqeedeh.com رجوع کنید. (مترجم)

و مسیحیان منتظر عیسی ابن مریم علیه السلام هستند که شکی در نزولش وجود ندارد، ولی وقتی نازل می‌شود، صلیب را می‌شکنند و خوک را می‌کشند و ریشه‌ی همه‌ی ملتها را می‌کند، مگر ملت اسلام... [المنار المنیف (۱۴۳)]

این آن چیزی بود که الله تعالی امکان جمع آوری آن را از سخنان شیخ الإسلام و شاگردش ابن قیم رحمهما الله و أجزل لهم المثنوی میسر فرمود و الحمد لله رب العالمین.